



خلاصه:

تعریف ایجابی از اصلاحات سیاسی در گفتمان اسلامی، موضوع اصلی مقاله است که در آن به ابعاد گوناگون اصلاح در ساختار سیاسی حکومت اسلامی پرداخته شده است. حضرت علی علیه السلام پس از بدست گرفتن قدرت در تمام حوزه‌های سیاست، اقتصاد و اجتماع، اصلاحات عمیق و گسترده‌ای را آغاز کرد. اینک به برخی از اقدامات امام در زمینه اصلاحات سیاسی اشاره می‌کنیم.

چارچوب اصلاحات

اندیشه سیاسی امام علی علیه السلام، اصلاحات را در چارچوب مکتب، تعریف و طرزاحی کرده است. برخی از ارکان این چارچوب عبارت است از:

۱. محوریت حق

حق محوری جوهره سیاست اسلامی و ملاک مشروعیت قدرت و حکومت در اسلام به شمار می‌رود. حضرت علی علیه السلام نجات و رستگاری را در عمل به حق می‌داند^(۱) و موفقیت واقعی را در مجاهده برای اقامه حق جستجو می‌کند.^(۲) در سیاست عملی حضرت معتقدند که در صورت پایبندی به حق، پشتوانه‌های قوی نیز ایجاد می‌شود^(۳) و مردم به کسی که به حق و براساس

حق عمل کنندرو خواهند آورد.^(۴) اما نکته مهم، نه فقط توصیف حق و نه تعریف و تمجید آن، بلکه عمل به حق در عرصه حکومت است؛^(۵) عرصه حق در مقام توصیف بسیار وسیع، ولی در عمل بسیار تنگ است.^(۶) حضرت علی علیه السلام برترین مردم را نزد خدا کسی می‌داند که عمل به حق نزد او محبوبتر از باطل باشد؛ اگرچه به منافع او لطمه زده و مشکلاتی برای او ایجاد کند و عمل به باطل فوایدی برای او در پی آورد.^(۷) ایشان، رسول گرامی اسلام را چنین توصیف می‌کند که حق را با حق آشکار کرد و از کژیها جلوگیری نموده و در راه خشنودی خدا گام برداشت.^(۸)

حضرت علی علیه السلام با چنین نگرشی وارد عرصه



سیاست و حکومت شد و با تأسی به رسول گرامی اسلام ﷺ حتی یک گام به عقب نرفت و خطاب مردم، تصریح کرد که با من محافظه کارانه سخن مگویید و از گفتن سخن حق خودداری نکنید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید.^(۹) در راه جنگ جمل، ابن عباس دید که امام علیؑ در کار وصله زدن کفش خویش است. گفت:

«یا امیرالمؤمنین، ضرورت سر و سامان دادن به امور بیشتر از کاری است که انجام می‌دهید. حضرت فرمود: این تعلین چقدر ارزش دارد؟ پاسخ داد: ارزشی ندارد. فرمود: با اینکه ارزشی ندارد؟ ابن عباس پاسخ داد: کمتر از یک درهم. حضرت فرمود: به خدا حکومت بر شما را کمتر از همین کفشهای پاره دوست دارم، مگر آنکه حقی را برپا سازم یا باطلی را براندازم.»^(۱۰)

و نفس قدرت را هدف بدانند که این با اندیشه سیاسی اسلام سازگاری ندارد. جایگاه حق و حقوق در اندیشه سیاسی و سیاست عملی حضرت علیؑ به حدی بود که امام علیؑ در پاسخ به فردی که با اعطای هدیه‌ای مطالبات نادرستی از ایشان داشت، فرمود:

«به خدا قسم اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمانهاست به من بدهند تا پوست جوی را به ناحق از دهان مورچه‌ای بریایم، چنین نخواهم کرد.»^(۱۲)

مشی سیاسی امام علیؑ، همان است که فرمود:

بدانید که با دو کس می‌ستیزم، آنکه چیزی خواهد که مستحق آن نیست، و آن که حقی را بر گردن اوست، نگزارد و به وظیفه خویش عمل نکند.»^(۱۳)

بنابراین اولین چارچوب اصلاحات سیاسی، حق و حق‌محوری است و اصلاحات در این چارچوب و براساس این شاخص باید انجام پذیرد.

۲. عمل به عدالت

مهمترین هدف حکومت در اندیشه سیاسی اسلام، اجرای عدالت است. خداوند تعالی واجب

دنیا که قدرت و حکومت نیز جزئی از آن است، در نظر حضرت علیؑ پست‌تر از استخوان خوکی در دست جذام زده‌ای است.^(۱۱) بنابراین اگر، در اندیشه سیاسی اسلام، اقامه حق و احقاق حقوق نباشد، انگیزه‌ای برای حکومت و قدرت پیدا نمی‌شود؛ مگر که افرادی اشتیاق حکمرانی داشته



تعالی است و چون و چرا و توجیه و تفسیری برای فرار حاکمان از عدالت باقی نمی‌گذارد. عدالت، نخست ریشه در فطرت انسان دارد. اسلام نیز دینی سازگار با فطرت انسان است و تأکید دین بر عدالت، در انطباق با فطرت انسان صورت گرفته است. همچنین عدالت، یک اصل عقلی است. سوم، آنکه بهترین جامعه ممکن بشری، آن است که در حوزه‌های اجتماعی، هر چیز به جای خویش باشد و عدالت، همین است که امور را در جای خود - آن‌چنان‌که بایسته است - قرار دهد. (۲۶)

بنابراین اگر حکومتی، اسلامی و شیعی باشد، برای اطاعت از قرآن، سنت و سیره چهارده معصوم (ع) و هم بنا به ایجاب عقل و ضرورت اجتماعی، باید همه دغدغه‌اش، اقامه عدالت در جامعه باشد.

عمل بر مبنای عدالت، شاخص اصلاحات است، و هیچ اقدام خارج از عدالت را نمی‌توان اصلاحات نامید.

۳. اقامه ارزشها و حدود الهی

در اندیشه سیاسی اسلام، دیگر هدف مهم حکومت، احیای ارزشهای الهی و انسانی و اقامه حدود الهی در جامعه است. در موارد متعددی در

فرموده است که در بین مردم به عدالت رفتار شود. (۱۴) و افرادی را که عدالت می‌ورزند، جزء رستگاران به حساب آورده است. (۱۵) حضرت علی (ع) عدل را «رستگاری و کرامت»، «برترین فضایل»، «بهترین خصلت» و «بالاترین موهبت الهی» می‌دانند (۱۶) که تمام نیکوییها از آن سرچشمه می‌گیرد و مردم تنها به آن آرام می‌گیرند. (۱۷) از نظر وی، ملاک حکمرانی، عدل است (۱۸) و عدالت، اساس محکمی که نظام اجتماعی بر آن بنا می‌شود. (۱۹) خداوند، عدالت را عامل بقاء نظام اجتماعی قرار داده تا از ظلم، نابسامانی و گناه در امان بمانند (۲۰) و احکام و قوانین در سایه عدالت احیا و اجرا گردند. (۲۱) درست‌ترین سیاست، همان عدالت است (۲۲) و انتظام واقعی در نظام سیاسی، جامعه و مردم، منوط به اجرای عدالت است. (۲۳) تحقق عدالت در جامعه، خودبه خود موجب استقلال و قدرت و نیز نفوذ کلمه و حیثیت و ارزش اجتماعی و عظمت و عزت می‌شود. (۲۴) و برای حاکمان و نخبگان سیاسی، هیچ چیز نباید مهمتر و ارجمندتر از اجرای عدالت در جامعه باشد. (۲۵)

عمل براساس قسط و عدالت، فرمان حق



قرآن کریم، خداوند تعالی به حدود الهی و ضرورت اقامه آنها در جامعه اشاره کرده است.^(۳۷) حضرت علی علیه السلام یکی از وظایف مهم امام را اقامه حدود الهی در جامعه می‌دانند که به دستور خداوند موظف به اجرای آن است^(۳۸) و خود نیز بیش از همه به اقامه حدود الهی اهتمام داشتند.^(۳۹) ایشان پس از قبول حکومت تصریح فرمود که هدف من از به دست گرفتن قدرت نه رغبت در قدرت و حکمرانی بود و نه طلب مال و امکانات دنیوی و طمع ثروت، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را در جای خود قرار دهیم و اصلاح را در جامعه ظاهر گردانیم تا بندگان ستم‌دیده را ایمنی و امنیت فراهم شود و حدود ضایع مانده اجرا گردد.^(۴۰) امام علی علیه السلام طی حدود چهار سال حکومت خود به گونه‌ای عمل کرد که در اواخر آن توانست با افتخار اعلام کند که چون کار حکومت به من رسید به کتاب خدا و آنچه که برای ما مقرر کرده و ما را به حکم کردن براساس آن امر فرموده است، نگریستم و از آن پیروی کردم و براساس سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کردم.^(۴۱) چنین بود که امام علیه السلام شرایط بسیار سخت سیاسی - اجتماعی را فقط به منظور اجرای دقیق حدود الهی متحمل شدند و

ضررها و پیامدهای منفی آن مثل تضعیف حکومت و گرایش مردم به معاویه و... را نیز پذیرفتند.^(۴۲) در حالی که باندرکی تساهل نسبت به حدود الهی و حقوق مردم، می‌توانست هم از رنجها، مشکلات و بحرانهای حکومت خود بکاهد و هم حمایت بزرگان و رؤسای قبایل را - که توقع چشمپوشی خلفایشان را داشتند - جلب کند. در این صورت اگرچه این کار موجب تقویت ظاهری حکومت امام علیه السلام و زیاد شدن لشکر او می‌گردید، ولی تکلیف ارزشها و حدود الهی چه می‌شد؟

در اندیشه سیاسی شیعه، انگیزه‌های قومی و قبیله‌ای، حسرتی و گروهی، قدرت‌طلبی، ثروت‌خواهی، مقام‌دوستی و... برای به دست گرفتن قدرت و حکومت مطرود است. از دیدگاه اسلام، قدرت و حکومت صرفاً ابزار و وسیله‌ای برای تکمیل و تجلی مکارم اخلاقی، احقاق حق و امحای باطل، اجرای عدالت و اقامه حدود و ارزشهای الهی به‌شمار می‌رود. اگر شرایطی ایجاد شود که امکان پیگیری این اهداف از طریق قدرت و حکومت امکان‌پذیر نباشد، حکومت، فاقد ارزش خواهد بود برای به دست آوردن قدرت و حکومت یا برای ضرورت اداره آن، نباید گامی در خلاف

جهت اهداف فوق برداشت. هیچ مسلمانی برای هیچ مصلحتی نباید مکارم اخلاق را که رسول الله برای تکمیل آنها مبعوث شد، رها کند و برای تحکیم قدرت و حکومت خود، ذمایم اخلاقی را مرتکب شود؛ یا آنها را ترویج کند؛ یا باطلی را تأیید کند و حق و حقوق را زیر پا بگذارد؛ یا عدالت را که یک اصل در تمام نظام خلقت، قرآن، سنت و سیره است، رها سازد و به ظلم و ستم روی آورد و یا حدود و ارزشهای الهی را در راه منافع و حکومت خود به معامله گذارد.

در اندیشه سیاسی امام علی علیه السلام اصلاحات سیاسی تنها با اقامه حدود و ارزشهای الهی معنا می دهد.

اصول اصلاحات

۱. کرامت انسانی

مهمترین گوهری که خداوند تعالی در خلقت انسان به او عطا فرمود، «کرامت انسانی» اوست. این ویژگی مهم که خداوند افتخار آن را تنها به انسان داد، موجب تمایز او از سایر موجودات گردید و تمام فرشتگان مأمور شدند که در برابر این کرامت سر تعظیم فرود آورند. حضرت علی علیه السلام بر این عقیده اند که خضوع، خشوع و سجده فرشتگان در

برابر انسان، به سبب کرامت او بود و به تعبیر دیگر، فرشتگان در برابر کرامت انسانی به سجده افتادند. امام علی علیه السلام پس از بیان نحوه خلقت انسان تصریح می فرماید:

آن گاه خداوند سبحان از فرشتگان خواست که به پیمان خویش عمل کنند و بر وصیت الهی گردن بگذارند و در برابر کرامت انسانی، به نشانه خضوع و خشوع سجده آورند. پس به آنان گفت: «در مقابل آدم به سجده درآیید...» (۳۳)

بنابراین آنچه که فرشتگان مکلف به سجده و تعظیم در برابرش شدند، نه گوشت و پوست و استخوان و نه قامت کشیده انسان، بلکه «کرامت انسانی» بود و موجودی که در برابر این کرامت سر تعظیم فرود نیاورد، از درگاه الهی رانده شد و دشمن خدا قلمداد گردید:

... پس همگی بی هیچ استثنایی سجده اش کردند جز ابلیس که کبر ورزید و با تکیه بر اصل و نژاد برترش بر آدم فخر فروخت و به دام تعصب افتاد چنین بود که ابلیس دشمن خدا، پیشوای متعصبان و بنای مستکبران شد. (۳۴)

خداوند تعالی از میان تمام موجوداتی که خلق





کرد، فقط یکی را برگزید و عطیه‌ای «کرامت انسانی» به او عطا فرمود و فرشتگان را فرمان داد تا سر تعظیم فرود آورند. تعظیم و سجده بالاترین مرتبه احترام، خضوع و خشوع است که جز در برابر خداوند شرک محسوب می‌شود؛ ولی کرامت انسانی به حدی دارای ارزش است که این تعظیم به امر خداوند در مقابل آن صورت گرفت و فرشته‌ای که از تعظیم استنکاف ورزید، مورد خشم و غضب الهی قرار گرفت و از درگاه الهی رانده شد. بدون شک بشر آن گوهر ارزشمند و کرامت والای انسانی را با خود به عرصه این خاک و زندگی دنیایی آورد و این خصلت والا که از روح دمیده شده خدا در انسان نشأت می‌گرفت جزء ماهیت بشر گردید. بدیهی است هرکس در این دنیا نسبت به این ویژگی منحصر به فرد انسان بی‌حرمتی روا دارد و کرامت نفس سایر هموعان خود را پاس

ندارد و آن را مورد خدشه قرار دهد، سرنوشتی بهتر از ابلیس نخواهد داشت.

حضرت علی علیه السلام یک حکومت دینی و اخلاق محور بود. به همین دلیل، حفظ عزت و شخصیت انسانها و تکریم کرامت انسانی در اولویت اول قرار داشت؛ زیرا اصل حکومت اسلامی برای سعادت، تکامل و تعالی انسانها ایجاد شده و ایشان با همین هدف قدرت را به دست گرفته بود. شاید بتوان گفت که ظاهر اقدامات آن حضرت سیاسی بود، ولی محتوا و جوهره آن مملو از تعالیم اخلاقی و اصول انسانی بود و سیاست امام، عین اخلاق و دیانت بود که چارچوب فلسفه و اندیشه سیاسی اسلام را شکل می‌داد. حضرت به ظاهر به جنگ با معاویه می‌رفت، ولی سخنان، حرکات و اقدامات قبل از جنگ، حین جنگ و بعد از آن، همه، سیاست اسلامی را نشان می‌دهد و آموزش مردم بود. امام علیه السلام مأمورانی برای گرفتن زکات و مالیات به اطراف و اکناف کشور می‌فرستاد و دستورالعملهایی که بدانها داده، مملو از نکات اخلاقی و احترام به شخصیت و حفظ حرمت انسانهاست و اصل کار که جمع‌آوری مالیات بوده، در مقابل ارزشهای اخلاقی و کرامت انسانی به کلی

رنگ باخته است. (۳۵)

او در بازگشت از صفین به تیره‌ای از قبیله همدان برخورد کرد. حرب بن شرحبیل شبامی که بزرگ آنان بود، در رکاب امام پیاده به راه افتاد؛ درحالی که حضرت سوار بود، امام خطاب به وی فرمود: برگرد که این‌گونه راه رفتن تو موجب فریفته شدن حاکم و خواری تو می‌شود. (۳۶)

امام علیه السلام، رهبر و حاکم کشوری بزرگ بود و شرحبیل، فردی عادی یا رئیس تیره‌ای از یک قبیله بود. در دنیای سیاست، نه تنها پیاده راه رفتن شهروندی عادی در رکاب حاکم امر عجیبی نیست و بسیار معمول است، بلکه حاکمان و مدیران تمایل دارند که با شکوه و جلال حرکت کنند و افرادی را همراه خود سازند. این رفتار امام علیه السلام از نگرش دینی و الهی به قدرت و حکومت و پایبندی امام به اصول اخلاقی و حفظ کرامت انسانی

حکایت دارد. هنگام عزیمت حضرت علی علیه السلام به صفین نیز هنگامی که حضرت به شهر «انبار» رسید، مردم شهر طبق رسوم ایرانیان با تشریفات به استقبال امام آمدند و ابتدا پیشاپیش حضرت دویدند. امام دلیل را پرسید، پاسخ دادند: ما با این شیوه امیران خود را بزرگ می‌شماریم. (۳۷) حضرت آنان را نهی کرده و خطاب به آنان فرمود:

به خدا امیران شما از این کارها سودی نبرند و شما نیز خود را بیهوده به رنج می‌افکنید و در آخرت نیز ضرر می‌کنید و چه زیانبار است رنجی دنیوی که کیفر اخروی هم در پی آن است و چه سودمند است آسایشی که با آن از آتش، امان می‌یابند. (۳۸)

در اندیشه امام علی علیه السلام، اولین اصل در اصلاحات سیاسی اجتماعی، تکریم و کرامت انسانها گرچه از سایر مذاهب، می‌باشد.





۲. نگرش انسانی و فرامذهبی

در نامه حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر، بیش از سی مورد عباراتی است که انسانها از هر ملیت، نژاد، صنف و مذهب را دربر می‌گیرد. «ناس» به معنی مردم در نه مورد، «رعیت» به معنی شهروند در سیزده مورد، «عامه» به معنی همگان در سه مورد، «کُلُّ امْرِئٍ» به معنی هر انسانی در دو مورد، «عباد الله» به معنی بندگان خدا در یک مورد و صریحتر از همه «نظیر لک فی الخلق» به معنی ممنوع تو در عهدنامه حضرت علی علیه السلام آمده است. (۳۹) به اعتقاد امام، حاکمان و حکومت در مقام حقوق شهروندی باید نگرشی انسانی و فرامذهبی به شهروندان داشته باشند. امام شهروندان جامعه اسلامی را به دو دسته تقسیم می‌کنند: دسته اول که مسلمان و برادر دینی به‌شمار می‌روند و دسته دوم که مسلمان نیستند ولی انسان‌اند. (۴۰) حضرت علی علیه السلام صرف انسان بودن را عاملی می‌داند که باید بر مبنای آن حقوق انسانی و شهروندی آنان تأمین شود و معیاری ذکر می‌کنند که تحت هیچ شرایطی از بین نمی‌رود و جزء ماهیت و ذات انسان است و تا پایان عمر همراه اوست. تأکید امیرالمؤمنین علیه السلام بر حقوق

سیاسی - اجتماعی مردم است که برگردن حاکمان جامعه و نظام سیاسی دارند. بحث حضرت حتی فراتر از حقوق و تعهدات است؛ زیرا حقوق و تعهدات، انجام مجموعه‌ای از وظایف و تکالیف است که بر اساس مواد قانونی انجام می‌شود، ولی حضرت از محبت و نگرش ارزشمدارانه به انسان نیز سخن می‌گویند زیرا به حاکم سفارش می‌کند که به‌عنوان مرجع و بالاترین قدرت سیاسی، صرف انسانیت - فارغ از ملیت و مذهب - کافی است که تو قلب خود را نسبت به او مملو از محبت کنی و با نگرشی انسانی، تکریم‌آمیز و ارزشمدارانه به او بنگری و مست از قدرت، هرگونه که بخواهی با او رفتار نکنی. (۴۱)

روزی حضرت علیه السلام، پیرمردی را در حال گدایی دید. برآشفته و پرسید: ماهذا؟ این چه وضعیتی است و چرا در جامعه اسلامی، گدا وجود دارد؟ اطرافیان - شاید برای اینکه موضوع را مقداری کم‌اهمیت جلوه دهند - پاسخ دادند: او مسیحی است. حضرت فرمود: مسیحی باشد. تا او توان و رمق داشت در جامعه اسلامی، از او کار کشیدید اکنون که پیر و از کار افتاده شده او را به حال خود رها کرده‌اید؟ سپس دستور داد که از بیت‌المال

مسلمانان او را بیمه کنند.^(۴۲) در نمونه دیگر، یکی از والیان امام از ایشان سؤال کرد که یک مسلمان و یک مسیحی مرتکب خلافی شده‌اند، از نظر حقوقی چگونه با آنان رفتار کند. حضرت علیه السلام فرمود: مسلمان را طبق قوانین اسلام مجازات کند و متخلف مسیحی را به بزرگان نشان تحویل دهد تا آنان طبق قوانین دین خود او را مجازات کنند.^(۴۳) این سیاست حضرت در جامعه اسلامی، تکریم شخصیت انسانی و به رسمیت شناختن قوانین دیگران است درحالی که هم حضرت بر این باور بود که اینان بر حق نیستند و اعتقاداتشان صحیح و درست نیست و هم آنان اقلیت بودند و تحت حاکمیت حکومت اسلامی زندگی می‌کردند.

۳. صداقت و راستی

صداقت، راستگویی و پرهیز از دروغ گفتن به مردم، از اولین اصول اخلاقی و حکومتی اسلام به‌شمار می‌روند. اما راست گفتن به مردم، در دنیای سیاست غیردینی، نه تنها عجیب و کمیاب است، بلکه کاری نادرست به‌شمار می‌رود. در عالم سیاست - معمولاً - آنچه را که منافع حاکمیت، ایجاب می‌کند باید گفت، نه آنچه را که اصول اخلاقی ایجاب می‌کند؛ اما اسلام و امام علی علیه السلام

پایبندی به اصول اخلاقی را بر منافع سیاسی و معاملات دنیای سیاست ترجیح می‌دهند. امام در حادترین شرایط سیاسی حاضر نشد دروغ بگوید. اولین نمونه آن در شورای شش نفره بود که عمر تعیین رهبر را بدان واگذار کرده بود. اعضای شورا را حضرت علی علیه السلام، طلحه، زبیر، عثمان، سعد ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف تشکیل می‌دادند و قرار بود شورا با اکثریت آرا رهبر جامعه مسلمانان را انتخاب کند برحسب اتفاق، آراء برابر شد در این میان رأی عبدالرحمن، تعیین کننده بود. وی خطاب به حضرت گفت که تو به خلافت شایسته تری و اگر تعهد کنی که به قرآن، سنت رسول الله و روش ابوبکر و عمر، عمل کنی، تو را انتخاب خواهیم کرد؛ در غیر این صورت عثمان خلیفه خواهد شد. حضرت پاسخ داد من به قرآن، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اجتهاد خودم عمل می‌کنم. سپس عبدالرحمن رو به عثمان کرد و همین شروط را مطرح کرد و او پذیرفت، عثمان مجدداً رو به امام علی علیه السلام کرد و گفت که تو به خلافت شایسته تری و اگر بپذیری، خلیفه خواهی بود ولی حضرت پاسخ خود را تکرار کرد و در نهایت قدرت و حکومت به عثمان سپرده شد.^(۴۴)





عده‌ای بر این عقیده‌اند که هیچ چیز به این اندازه اهمیت نداشت که حضرت علی علیه السلام قدرت را به دست بگیرد و ایشان می‌توانست فقط یک دروغ بگوید و با این دروغ اتفاقی نمی‌افتاد؛ زیرا بعد از خلافت و رهبری، هیچ‌کس دقیقاً به دنبال تطبیق این نبود کدام کار خلیفه موافق با کدام سیره و سنت است. چنان‌که در مورد عثمان نیز این کار را نکردند و او نه تنها به سیره شیخین عمل نکرد، حتا به قرآن و سنت نیز چندان توجهی نکرد. ^(۴۵) اما علی علیه السلام، دروغ نگفت و سالها خانه‌نشینی را پذیرفت زیرا با دروغ نمی‌توان حکومت ارزشی برقرار ساخت.

۴. حکومت بدون نیرنگ

در همه تاریخ، دیر زمانی است که نیرنگ و فریب چنان با سیاست و حکمرانی به هم آمیخته است که تصور جدایی آن دو و حتا موفقیت سیاست بدون توسل به نیرنگ غیرممکن به نظر می‌رسد. ظاهراً در دنیا پذیرفته شده است که هرچه حاکمی مکارتر و فریبنده‌تر باشد، موفقیت او در حکمرانی، بقا و دوام حکومتش بیشتر است. در این حکومتها، خود قدرت و حکمرانی، هدف به‌شمار می‌رفته و حتی اجرای عدالت موردی هم

برای حفظ قدرت انجام شده است. اما حضرت علی علیه السلام در هیچ شرایطی حاضر نبود به حيله و نیرنگ متوسل شود:

«حاکمی که مکر و حيله یا تکبر کند از بی‌عقلی و حماقت خود پرده برمی‌دارد.» ^(۴۶)

معاویه برای پیشبرد اهداف خود از توسل به هرگونه حيله و نیرنگ فروگذار نمی‌کرد. به همین دلیل برخی می‌گفتند که معاویه سیاستمدار است؛ ولی علی علیه السلام زیرک نیست و سیاست نمی‌داند. حضرت در پاسخ به این‌گونه سخنان فرمود:

«به خدا سوگند معاویه زیرکتر از من نیست، اما شیوه او پیمان‌شکنی و گناهکاری است. اگر حيله و پیمان‌شکنی ناخوشایند نبود، زیرکتر از من کسی پیدا نمی‌شد.» ^(۴۷)

امام حتا در صورت از دست رفتن قدرت و حکومت نیز به این شیوه‌ها متوسل نمی‌شد. یکی از مهمترین دلایل امام علی علیه السلام برای نفی حيله و نیرنگ به هر صورت آن، نگرش ایشان به دنیا و آخرت بود. ایشان وفا را همزاد راستی و صداقت و سپری بازدارنده از گزند می‌داند و معتقد است که هرکس به بازگشتگاه خود - آخرت - آگاه و معتقد باشد، مکر و حيله و بی‌وفایی را روا

نمی‌دارد. ایشان ابراز تأسف می‌کند از آن که در روزگاری بسر می‌برد که مردم آن نیرنگ و بی‌وفایی را «زیرکی» می‌دانند و نیرنگ بازان و حیل‌گران راه سیاستمدار می‌خوانند. سپس تصریح می‌کند که چه بسا مرد آزموده و قادر به نیرنگ که فرمان خداوند و بخاطر پایبندی به اصول اخلاقی و انسانی، از غلطیدن در آن راهها امتناع می‌کند. اینجاست که میدان برای نیرنگ بازان و فرصت طلبان باز می‌شود؛ زیرا پروای دین و هراس آخرت ندارند و از فرصت پیش آمده نهایت بهره را می‌برند. (۴۸)

اصلاحات در نظام سیاسی

۱. شایسته‌سالاری

امام علی علیه السلام در نصب مدیران و حکام ایالات با دقت و حساسیت تمام به اصل شایسته‌سالاری پایبند بود و آن را چه در مورد یاران نزدیک و صمیمی خود مانند مالک اشتر، ابن عباس و محمدابن ابی بکر و چه شخصیت‌های بزرگ آن دوران مثل طلحه و زبیر و چه سایر افراد، به‌طور کامل و دقیق به کار می‌بست. (۴۹) به‌عنوان مثال پس از آنکه حضرت علی علیه السلام به درخواست و اصرار مردم قدرت و رهبری را به‌دست گرفت، طلحه و

زبیر چندین بار نزد امام علیه السلام آمده و خواهان حکومت بصره و کوفه شدند. پاسخ امام علی علیه السلام منفی بود و فرمود که افرادی بهتر از شما برای این کار سراغ دارم. (۵۰) طلحه و زبیر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دارای سوابق طولانی در اسلام بودند. در جنگ احد، طلحه خدمات شایانی کرد. (۵۱) حتا گویند طلحه و زبیر جزء ده نفری هستند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آنها (بخاطر اعمال گذشته‌شان بشرطی که حبط نشود)، بشارت بهشت داد. (۵۲) این دو دارای نفوذ و از شخصیت‌های بزرگ جامعه بودند. اگر پنج نفر از بالاترین شخصیت‌های سیاسی آن زمان را نام ببریم، طلحه و زبیر از این پنج تن هستند. حتا پس از مرگ عثمان که حضرت علی علیه السلام از قبول حکومت استتکاف می‌ورزید، این دو برای رهبری مطرح بودند. (۵۳) شاید از نظر عرفی هم درخواست آنان چندان بزرگ نبود و عرفاً حکومت بصره برای طلحه و کوفه برای زبیر زیاده‌طلبی بحساب نمی‌آمد بعلاوه که این دو شخص در دو شهر مذکور دارای نفوذ فراوانی بودند و افراد و قبایل فراوانی مطیع و گوش به فرمان آنها بودند و علاوه بر اینکه می‌توانستند به آسانی بیعت مردم این دو شهر را





برای حضرت بگیرند و بخش عظیمی از کشور را تحت امر ایشان درآورند و می‌توانستند سپاهیان فراوانی به مرکز اعزام کنند تا امام علیه السلام با استفاده از آنها بر دشمنان غلبه کند. بخصوص که این دو شخص در بحرانه‌ها و در شورای شش نفره عمر نیز به سوی حضرت علی علیه السلام متمایل بودند.

حضرت علی علیه السلام در مورد حکومت بصره و کوفه، بدان دلیل دست رد بر سینه طلحه و زبیر زد که بر دیانت و امانت آنان مطمئن نبود و بر این عقیده بود که آنان به عطا‌ی خدا راضی نمی‌شوند و زیاده‌طلب هستند؛^(۵۴) پس انگیزه آنان را پاک و خالص نمی‌دید و تمایلات قبیله‌ای، ریاست‌طلبی و زیاده‌خواهی در آنان مشاهده می‌کرد. در جلسه‌ای که خدمت امام رسیدند و جواب رد شنیدند حضرت به قنبر فرمود که چراغ را ببرد و چراغ دیگری بیاورد. سبب را پرسیدند. حضرت فرمود: پیش از آمدن شما با چراغ بیت‌المال به حساب بیت‌المال رسیدگی می‌کردم، اکنون که چنین مطالباتی طرح شد، شایسته نیست که چراغ بیت‌المال بسوزد. طلحه و زبیر پس از خروج از نزد امام، گفتند این‌گونه که این مرد به راه شرع می‌رود و با این زهد و صلاح که او دارد، هرگز به ما ولایت

نمی‌دهد و باید چاره دیگری اندیشید.^(۵۵)

طلحه و زبیر و عایشه به بصره عزیمت کردند و جنگ جمل، اولین جنگ حکومتی حضرت علی علیه السلام بود و در تضعیف حکومت حضرت تأثیر بسزایی داشت. در این جنگ بیست هزار مسلمان از دو طرف کشته شدند.^(۵۶)

ممکن است گمان شود که سیاست ایجاب می‌کرد حضرت با طلحه و زبیر کنار بیاید و با اعطای حکومت بصره و کوفه به آنان، از تضعیف حکومت و کشته شدن مسلمانان جلوگیری کند. اما او در سیاست خود دارای اصولی برآمده از عدالت بود و نمی‌توانست مفضول را بر فاضل مقدم بدارد و افرادی را که خلوص نیت نداشتند یا انگیزه و هدف آنان از قدرت و حکومت با میانی و اصول سیاسی اسلام سازگار نبود به حکومت گمارد. بر فرض که آنان مخل امنیت و موجب بروز جنگ و تضعیف حکومت می‌شدند - که شدند - حضرت نمی‌توانست بر سر اصول و ارزشها معامله کند و در مقابل آن، حکومتی چند روزه به دست آورد:

«متاعی چند روزه و زوال‌پذیر است و همانند سراب بیابان نابود شده و چون ابرهای آسمان پراکنده می‌گردد.»^(۵۷)



۲. باج ندادن به خواص و متنفذین

در هر جامعه، افراد و گروه‌هایی هستند که از ثروت، قدرت و نفوذ قابل توجهی برخوردارند و به هر طریق می‌توانند در روند تحولات سیاسی - اجتماعی تأثیرگذار باشند و هر کس در صدد به‌دست گرفتن قدرت باشد می‌کوشد آشکار یا پنهان با این افراد و جریانها وارد معامله شود و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به آنان وعده و وعید

و امتیازاتی بدهند تا حمایت آنان جلب شود.

اما حضرت علی علیه السلام در به‌دست گرفتن قدرت، هیچ امتیاز به کسی نداد و با اصرار مردم، قدرت را به‌دست گرفت؛ (۵۸) و پس از به‌دست گرفتن قدرت نیز نه تنها با هیچ فرد یا گروه یا

قبیله صاحب نفوذ و دارای قدرت وارد چنین مذاکره‌ای نشد، بلکه برای ریشه‌کنی این نوع تأثیرگذاری ناحق، ناعادلانه، برتری جویانه و امتیازطلبانه، به کلی آنان را نادیده گرفت و بی‌توجهی به آنان - و حتما مبارزه با این پدیده - را از رؤس سیاستهای داخلی خود قرار داد. امام تلاش نکرد تا حمایت آنان را از این راهها جلب کند؛ زیرا چنین پدیده‌ای را مشروع نمی‌شناخت.

حضرت جریانهای با نفوذ پشت پرده را که ما به خواص، تعبیر کردیم، در مقابل عموم مردم قرار می‌دهد و در مورد آنان معتقد است:

۱- سسنگینی بار اینان برای حکومت از همگان بیشتر است؛

۲- در مواقع گرفتاری، یاری اینان





از همگان کمتر است؛

۳- نسبت به عدالت و انصاف، از همه بی‌رغبت‌ترند؛

۴- در مطالبات، فزونتر از دیگران می‌خواهند؛

۵- کمتر از همه، سپاس‌گزارند؛

۶- اگر درخواستشان برآورده نشود یا مشکلی پیش آید، دیرتر از همه عذر می‌پذیرند؛

۷- در سختی روزگار از همه ناشکیاترند.

در مقابل، عموم مردم همیشه پشتیبان دین و نظام سیاسی هستند؛ در مشکلات و گرفتاری صبر می‌کنند، زود راضی می‌شوند و در جنگ آماده پیکار با دشمنان هستند. حضرت علی علیه السلام استدلال می‌کند که خواص هراندازه هم راضی و خشنود باشند، ولی نارضایتی عموم مردم، رضایت و خشنودی آنان را بی‌اثر می‌گرداند. برعکس، در صورت رضایت و خشنودی عموم مردم، خشم و نارضایتی خواص هیچ تأثیری ندارد. بنابراین به حاکم اسلامی سفارش می‌کند که باید به گونه‌ای عمل کند که از مسیر حق خارج نشود؛ بر مبنای عدالت باشد و رضایت و خشنودی عموم شهروندان را به دنبال داشته باشد. (۵۹)

گروهها و افراد متنفذی که از آنان تحت عنوان

خواص نام بردیم، در سیره عملی و نظری حضرت علی علیه السلام به دو دسته خویشان، نزدیکان، اطرافیان حاکم و بزرگان صاحبان قدرت پنهان و متنفذان جامعه تقسیم می‌شوند که مواضع و عملکرد حضرت در مقابل هر دو گروه روشن است. در مورد نزدیکان و اطرافیان حاکم، نظر حضرت علی علیه السلام این است که اینان به سبب نزدیکی به کانون قدرت خوی برتری‌جویی دارند و گاهی با اعمال نفوذ و اقداماتی، گردن‌افرازی می‌کنند یا در پی کسب رانت‌های اقتصادی و امتیازات و امکانات مادی و غیرمادی هستند. حضرت علی علیه السلام این خوی و خصلتها را خارج از چارچوب عدالت می‌دانست و تصریح می‌کند که ریشه اینان را با قطع اسباب و علل آن برآور. ایشان امر می‌کنند به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندان - امکانات یا - زمینی به بخشش و گذار مکن که مبادا در تو طمع کنند و زمین - یا امکانات و امتیازات - استفاده‌های دیگری ببرند که رنج و زحمت و تحمل بار آن متوجه عموم شود و لذتش را اینان ببرند و عیب و ننگ آن در دنیا و آخرت بر تو ماند. (۶۰)

تاکنون در دنیای سیاست معمول بوده که

صاحبان قدرت نه تنها به اطرافیان و نزدیکان

بی توجهی نمی‌کردند و آنان را نمی‌راندند، بلکه آنان را گرمی می‌داشتند و با انواع توجیهاات عقلی، شرعی و قانونی، بر دیگران برتری می‌دادند و امکانات و امتیازات ویژه مادی و غیرمادی در اختیار آنها می‌نهادند. برای اینکه آنان تکیه‌گاه حکام بودند و قوام و تداوم قدرت حاکمان به آنان بستگی داشت. اگر ظلمی هم از جانب آنان بر مردم می‌رفت یا حاکم ناخواسته مجبور می‌شد به خواسته‌های آنان تن دهد، در مقابل کارویژه مهم‌شان قابل اغماض بود زیرا از پشتیبانی عامه مردم محروم بودند و هدف اصلی آنان حفظ قدرت و حکومت بود. درحالی که نظام سیاسی که حضرت علی علیه السلام آن را پی‌ریزی و بنیانگذاری آن را دنبال می‌کرد، نظامی بود مبتنی بر عدالت که حمایت گسترده و بی‌دریغ عموم مردم را به‌عنوان تکیه‌گاه اصلی به دنبال داشت و اگر حمایت عموم مردم از بین می‌رفت، توسل به چنین راه‌هایی ارزش و اهمیتی برای امام نداشت.

در خصوص بزرگان و متنفذان جامعه نیز حضرت علی علیه السلام با آنان کنار نیامد و به هیچ وجه اجازه نداد در سیاستگذاریها و تصمیم‌گیری‌ها تأثیرگذار باشند و موازنه را در جهت منافع خود

تغییر دهند. البته آنان چون در نظام سیاسی حضرت علی علیه السلام جایی نیافتند و نتوانستند با تحکیم سیادت و نفوذ خود در حکومت به امتیازات مورد نظرشان دست یابند، در خارج از نظام، از قدرت و نفوذ خود استفاده کردند و با قرار گرفتن در مقابل این نظام در جهت تضعیف و نابودی آن تلاش‌های مؤثری را انجام دادند. از جمله این افراد طلحه و زبیر بودند که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و از بزرگان و متنفذان جامعه آن روز به حساب می‌آمدند.^(۶۱) در یک مورد، آنان در تقسیم بیت‌المال سهمی بیش از دیگران درخواست کردند؛ ولی حضرت علی علیه السلام با شدت و دلایل متقن با آنان مخالفت کرد و سهم آنان را به اندازه مردم معمولی پرداخت.^(۶۲) آنان چندین بار آمدند و رفتند و حکومت بصره و کوفه را می‌خواستند؛ ولی حضرت با بی‌توجهی به آنان، در نهایت پاسخ داد که حکومت این دو ایالت را به آنان نخواهد داد.^(۶۳) برخی از بزرگان بنی‌امیه نیز که قبلاً در دستگاه حکومتی عثمان بودند و پس از به قدرت رسیدن حضرت علی علیه السلام جایگاه و امتیازات خود را از دست داده بودند، به کارشکنی و مخالفت با حضرت پرداختند. آنان چند بار به حضرت پیغام





دادند و حتا نزد امام آمدند که اگر بعضی از امتیازاتی را که در زمان عثمان بهره‌مند بودیم به ما واگذاری، دست از مخالفت برمی‌داریم؛ ولی حضرت قبول نکردند. (۶۴)

تمام این افراد به کارشکنی و مخالفت دست زدند، ابتدا جنگ جمل را به راه انداختند که حضرت هزینه زیادی برای آن پرداخت. (۶۵) سپس بنی‌امیه و بسیاری از رؤسای قبایل که حضرت به آنان توجهی نمی‌کرد و بر دیگران برتری نمی‌داد، به اردوگاه معاویه پیوستند و این چالشها و درگیریها تا پایان عمر شریف آن حضرت ادامه داشت در صورتی که حضرت علی علیه السلام به آسانی می‌توانست با تمام آنان کنار بیاید و حمایت آنان را جلب کند. هرکدام از آنان قیمتی داشتند و قیمتشان هم چندان گزاف نبود. حکومت بصره برای طلحه و حکومت کوفه برای زبیر که از بزرگان جامعه به‌شمار می‌رفتند و قبل از حکومت امام علیه السلام برای رهبری کل جامعه مطرح بودند، (۶۶) چیز زیادی نبود. آنچه بنی‌امیه از امام درخواست می‌کردند نیز چیز فوق‌العاده‌ای نبود. و در حکومت‌های گذشته با شدت بیشتری معمول بود. ولی حضرت زیر بار هیچ‌یک نرفت؛ فقط به این

دلیل که توجیه دینی و اخلاقی نداشت. درست است که مصلحت بزرگی همچون قدرت و حکومت و مطرح بود، اما آیا مصلحت به اندازه زیر پا گذاشتن عدالت، اصول اخلاقی، سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرامین الهی ارزش داشت؟

بسیاری از مسلمانان و شیعیان معتقدند که ارزش داشت؛ زیرا هم از کشته شدن حدود نود هزار انسان مسلمان در جنگهای جمل و صفین جلوگیری می‌شد و هم حضرت علی علیه السلام می‌توانست با بنیانگذاری حکومت مقتدر براساس عدالت، سرنوشت تاریخ را برای همیشه عوض کند. اما به نظر علی بن ابیطالب علیه السلام، حتا به این قیمت هم زیر پا نهادن اصول اخلاقی و عدالت که هدف بعثت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود، ارزش نداشت؛ زیرا نخست، کسانی که کشته می‌شدند دو گروه بودند: گروهی که در رکاب امام برای احقاق حق و عدالت کشته شدند که افتخار و سعادت ابدی را برای خود خریدند و به ندای حق لبیک گفتند و گروهی که مقابل امام علی علیه السلام برای دنیا و حکومت جنگیدند یا به دلیل جهالت خود فریب خوردند، مسئولیت خونشان به عهده خودشان است؛ اگرچه حضرت با تمام توان برای روشنگری و منصرف

ساختن آنان از جنگ کوشیدند. (۶۷) دوم حکومتی که هدفش احقاق حق و اجرای عدالت است چگونه می‌تواند از اول برمبنای تبعیض، و بی‌عدالتی و پایمال کردن حقوق شکل بگیرد؟ انجام این کارها از ساحت جانشین رسول الله و امام برحقى همچون امیرالمؤمنین علیه السلام مبرا بود؛ اگرچه به بهای از دست رفتن قدرت و حکومت باشد. حضرت در نامه‌های متعددی به یارانش سفارش کرد که حتی در نگاه کردن نیز با همگان به یکسان برخورد کنند که مبادا بزرگان از طریق آنان طمع ستم بر ناتوان ببندند و ناتوانان از عدالتشان مأیوس گردند. (۶۸) این بدین معنی است که بزرگان، متنفذان و صاحبان ثروت و قدرت در جامعه، حتی در نگاه کردن هم سهمی بیش از دیگران ندارند. سوم، گذشته از عصمت و امامت، آنچه که علی علیه السلام را برای مسلمانان و حتی غیرمسلمانان علی‌کرد و حکومت او را الگویی ماندگار و برای همیشه قابل ستایش نمود، همین شیوه‌های انسانی و پایبندی امام به اصول اخلاقی بود؛ وگرنه صدها حکومت در طول تاریخ به مقتضای منافع و مصالح سیاسی عمل کردند. برخی از آنها نیز حتی الامکان به اصول عدالت و اخلاق پایبند بودند ولی هیچ‌گاه الگویی

قابل ستایش نشدند؛ چون وقتی در دو راهی اخلاق و قدرت قرار می‌گرفتند، نمی‌توانستند قدرت را واهند و اخلاق را برگزینند.

۳. نفی خشونت و خونریزی تا سرحد امکان

حضرت علی علیه السلام در حکومت خود به شدت از خشونت و خونریزی پرهیز و ابا داشتند و اساساً خشونت و خونریزی با اهداف و مبانی فکری حضرت سازگار نبود، زیرا هدف حضرت از قدرت و حکومت، ساختن جامعه‌ای آباد با وفور نعمت بود که در تمام جامعه و نظام سیاسی قوانین عدالت جاری باشد و ضعیف بتواند بدون لکنت زبان حق خود را از قوی بگیرد. (۶۹) بنیان جامعه‌ای آباد و استقرار عدالت در سطح اجتماعی و نظام سیاسی، نه با خشونت و خونریزی که با امنیت و آرامش امکان‌پذیر است. حتی حضرت از اساس با خشونت و خونریزی موافق نبودند؛ به همین دلیل به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: «هرگز کسی را ابتدائاً برای مبارزه دعوت نکن» (۷۰) و به حاکم مصر سفارش کرد که از صلحی که دشمن، تو را بدان فرا می‌خواند و رضای خدا در آن است، روی متاب که صلح باعث آسایش سربازان، از بین رفتن غمها و امنیت شهرها می‌شود. همچنین به حاکم فارس





نوشت: کار به عدالت کن و از ستم و بیداد بپرهیز؛ زیرا ستم موجب آوارگی مردم می‌شود و بیدادگری، شمشیر به میان می‌آورد. (۷۱)

خوارج تندروترین گروه مخالف امام بودند. اینان علیه امام علی علیه السلام به جوسازی و شایعه‌پراکنی می‌پرداختند؛ در نظام عمومی به حضرت اهانت می‌کردند؛ در نماز جماعت امام اخلال ایجاد می‌کردند و سخنرانیهای حضرت را به هم می‌زدند. خوارج کینه خود را از هر راهی ابراز می‌کردند و برای مبارزه با حکومت آن حضرت جلسات علنی و سزای فراوانی تشکیل می‌دادند. در مقابل این حرکات توهین‌آمیز و گاه خطرناک و تهدیدآمیز، حضرت هیچ واکنش خشونت‌آمیز و حتا قانونی برای دستگیری و مقابله با آنان انجام نداد و حتا سهمیه آنان را از بیت‌المال می‌پرداخت. حضرت آنها را راهنمایی می‌کرد و به بحث منطقی فرامی‌خواند و تلاشش این بود که آنان را متوجه اشتباهاتشان بکند. تا اینکه از کوفه خارج شدند، به مناطق اطراف رفتند و دست به اغتشاش و کشتار زدند. به حضرت خبر رسید که «کعب» را کشته و شکم همسر حامله وی را با شمشیر دریده‌اند و طفل را از رحم خارج کرده، سر بریده‌اند. حضرت

علی علیه السلام تحمل نکرد و برای استقرار امنیت با لشکری در نهروان فرود آمد. پیکی برای آنان فرستاد و ضمن نصیحت از آنان خواست که از این اقدامات دست بردارند. سپس خود حضرت رفت و با آنان به بحث و استدلال پرداخت که عده زیادی از آنان به راه باطل خود پی بردند، ولی بقیه همچنان بر عقاید خود و جنگ با علی علیه السلام پای فشرده و در نهایت جنگ نهروان اتفاق افتاد. (۷۲)

در تمام دوران حکومت حتا یک مورد سرآغ نداریم که حضرت بدون اتمام حجت و قبل از بحث و استدلال دست به شمشیر برده باشند، یا شروع کننده جنگ باشند. در سه جنگ عمده امام یعنی جنگهای جمل، صفین و نهروان، پس از آنکه مذاکرات و رفت و آمدها نتیجه نمی‌داد و طرفین به توافق نمی‌رسیدند و در نهایت دو لشکر در مقابل هم صف‌آرایی می‌کردند، حضرت آخرین تلاشهای خود را برای جلوگیری از جنگ به کار می‌بستند و برای چندمین بار، لحظاتی قبل از شروع جنگ طرف مقابل را به صلح و مذاکره دعوت می‌کردند. (۷۳) در بیشتر موارد نیز قرآن می‌فرستاد یا سربازی قرآن را در میدان بالا می‌گرفت و می‌گفت که بیایید دست از نبرد برداریم و هرچه

این قرآن (که مورد قبول طرفین است) حکم کرد، بپذیریم. پس از آنکه این اقدامات مؤثر واقع نمی‌شد، در نهایت به یاران خود می‌فرمود: «شما شروع نکنید و بگذارید دشمن جنگ را آغاز کند.» (۷۴)

در جنگ جمل، تعدادی از سران دشمن را به اسارت گرفتند که از قبل علیه حکومت امام توطئه‌چینی می‌کردند و و همه می‌دانستند که به حدی با حضرت کینه دارند که در آینده نیز علیه امام مبارزه خواهند کرد و خواهند جنگید. ظاهراً کشتن چنین افرادی نه تنها معقول، بلکه لازم است؛ ولی امام با اینکه می‌دانست اینان از کینه و دشمنی دست برنمی‌دارند، آنان را آزاد کرد. (۷۵)

وی به مالک هشدار می‌دهد که مبدا پایه‌های حکومت را با ریختن خون محکم کنی که ریختن خون به ناحق، خود موجب تضعیف و تزلزل قدرت و حکومت می‌شود. سپس به وفادارترین یاور خود مالک اشتر فرمود: اگر کسی را به ناحق کشتی، پیش من و خدا عذری نداری و باید قصاص شوی. و بپرهیز از خونها و ریختن آنها به ناروا، که چیزی چون ریختن خون به ناحق - آدمی - را به کیفر نرساند و گناه را بزرگ نگرداند و نعمت





را نبرد و رشته عمر را نبرد و خداوند سبحان روز رستاخیز نخستین داوری که میان بندگان کند در خونهایی باشد که از یکدیگر ریخته‌اند. پس حکومت خود را با ریختن خونی به حرام نیرومند مکن که خون به حرام ریختن قدرت را به ناتوانی و سستی کشاند بلکه دولت را از صاحب آن به دیگری بگرداند و به کشتن به ناحق، تو را نزد من و خدا عذری به کار نیاید چه در آن قصاص باید... (۷۶)

۴. آزادی منتقدان و مخالفان تا مرز توطئه

گفتیم که طلحه و زبیر پس از بیعت با علی علیه السلام در پی حکومت بصره و کوفه بودند ولی حضرت امتناع کرد و در تقسیم بیت‌المال نیز آنها را برتری نبخشید (۷۷) از این رو به بهانه حج عمره نزد امام علیه السلام رفتند. حضرت فرمود: من دوست دارم همین جا بمانید؛ ولی آنان بر رفتن اصرار کردند. حضرت فرمود: به خدا برای عمره نمی‌روید؛ بلکه نیرنگی در کارتان است و می‌خواهید به بصره بروید. گفتند: ما بجز عمره چیزی نمی‌خواهیم. حضرت فرمود: سوگند بخورید که در امور مسلمانان فساد نخواهید کرد و بیعت خویش را با من نخواهید شکست و در فتنه و آشوب تلاش

نخواهید کرد. طلحه و زبیر سوگند خوردند و اطمینان دادند که نقص بیعت و فتنه و فساد نخواهند کرد. سپس حضرت به ابن عباس فرمود: آنان جز قصد فتنه و جنگ با من ندارند. ابن عباس گفت که اگر مسئله روشن است چرا اجازه دادی که بروند و چرا آنان را زندانی و مجازات نکردی تا مسلمانان از شرشان آسوده گردند؟ حضرت فرمود: آیا به من امر می‌کنی که به ظلم آغاز کنم و قبل از نیکی، بدی مرتکب شوم و براساس ظن، عقوبت کنم و قبل از وقوع عمل بر آن مؤاخذه کنم؟ هرگز! به خدا با عدالت رفتار می‌کنم که خداوند به حکمرانی بر عدل از من عهد و پیمان گرفته است. (۷۸)

حضرت به‌عنوان حاکم اسلامی و در اوج قدرت می‌توانست آنان را مجبور به ماندن در مدینه کند، و حتا می‌توانست آنان را حبس و تبعید کند؛ ولی به آشوب و اغتشاش و تضعیف حکومت خود تن داد، فقط به این دلیل که به اصول اخلاقی و عدالت پایبند بود.

گروه بعدی مخالفان، خوارج بودند. اینان پس از جنگ صفین و مسئله حکمیت به مخالفت جدی با امام علیه السلام پرداختند. از ابتدا که این گروه در

شُرف شکل‌گیری بود، حضرت با آنها وارد بحث و مذاکره شد و سعی کرد که با منطق و استدلال، توهّمات و اشتباهات آنها را برطرف سازد، پس از بازگشت به کوفه، آنان همانند گروهی مخالف حکومت و به خصوص شخص حاکم، دارای تشکیلات منسجمی شدند. مخالفت آنان نه تنها علنی بود، بلکه دست به تبلیغ علیه دیدگاه‌های امام و ترویج افکار خود می‌زدند. پس از مدتی، کار به اهانت و توهین کشید. جلسات سخنرانی و نماز جماعت حضرت را به هم می‌زدند و به او توهین می‌کردند و جلسات علنی و سری برای مبارزه با امام علیه السلام تشکیل می‌دادند. حضرت در مقابل تمام این اقدامات، آنان را به بحث و گفتگو فرامی‌خواندند و سعی در اقناع و هدایت آنان داشتند. در این مدت، نه تنها حضرت متعرض آنان نشد، بلکه سهم آنان را نیز از بیت‌المال پرداخت کرد. امام علی علیه السلام آزادی آنان را ابتداء محدود نکرد و با آنکه کاملاً پیشبینی می‌کرد که آنان دست به اقدام مسلحانه علیه حکومت خواهند زد ولی چون هنوز چنین نکرده بودند، امام علیه السلام نیز اقدام به دستگیری و حبس و تبعید آنان ننمود، و حتا عقاید اشتباه و فاسد آنان را تحمّل کرد و بدون

توهین و تمسخر، با استدلال‌های متقن به ردّ آنها می‌پرداخت. (۷۹)

۵. نفی توهین و هتک حرمت

یکی از اهداف حضرت علی علیه السلام در دوران حکومتش این بود که سطح فکر و معرفت مردم افزایش یابد و مردم مسائل را با اندیشه، تعقل، تأمل و استدلال بفهمند و درک کنند. دشنام و توهین از جمله مواردی است که باب تفکر و تعقل را مسدود می‌کند و کسی که به دشنام و توهین متوسل می‌شود، احتمالاً از کم خردی و ضعف استدلال و منطق خود پرده بر می‌دارد. در جنگ صفین، حضرت علی علیه السلام شنید که گروهی از یارانش به معاویه و شامیان دشنام می‌گویند و توهین می‌کنند. حضرت آنان را از این کار منع کرده و فرمودند:

من خوش ندارم شما دشنامگو باشید، لیکن اگر کرده‌های آنان را بازگویید و حالشان را فرایاد آرید به صواب نزدیکتر بود و در عذرخواهی رساتر. و به‌جای دشنام بگویید خدایا ما و ایشان را از کشته شدن برهان و میان ما و ایشان سازش قرار گردان و از گمراهی‌شان به راه راست برسان، تا آن‌که حق





را نمی‌داند بشناسد و آن‌که برای دشمنی می‌رود و بدان آزمند است بازایستند. (۸۰)

اولاً گرم‌گرم نبرد آن هم جنگی مهم و سرنوشت ساز همچون صفین، چه جای درس اخلاق گفتن و ادب و آداب یاد دادن به سپاهیان بود. ثانیاً در هر جنگی فرمانده و رهبر آن - اگر حق هم باشد - از هر راهی سعی می‌کند حقد و کینه طرف مقابل را در دل سربازان خود ایجاد کند و آنان را علیه دشمن برانگیزد. ثالثاً معاویه و اطرافیانش به حدی فاسق و فاجر بودند که توهین به آنان روا بود. رابعاً بر فرض که به آنان دشنام نگوئید، چرا در حق آنان دعا می‌کند که خدا آنان را از کشته شدن حفظ کند و مگر نه این است که هر لشکری مرگ طرف مقابل را می‌خواهد و برای کشتن او آمده است. دعا برای حفظ خون و جان او نقض غرض به‌شمار می‌رود، خامساً دعا برای برقراری صلح و سازش و هدایت دشمن به راه راست است، در بحبوحه جنگی سرنوشت‌ساز چه معنی می‌تواند داشته باشد؟ اگر ما همه حکومت‌های بشری را از هزار سال قبل از حضرت علی علیه السلام تا زمان حاضر مورد بررسی اجمالی قرار دهیم، شاید نتوانیم حاکم و حکومتی را پیدا کنیم

که با دشمن در حال جنگ خود اینگونه برخورد کرده باشد. تمام اینها با مبانی اخلاقی و اعتقادی حضرت علی علیه السلام سازگاری دارد. هدف حضرت آگاه ساختن مردم و احیای ارزشهای اخلاقی در جامعه بود و جنگ امام با معاویه نیز برای همین مسئله بود. از نظر امام علیه السلام، هنر حکومت خونریزی و کشتن افراد نیست، اگرچه دشمن باشند؛ بلکه تکریم انسان، هدایت انسان و زمینه‌سازی برای تکامل و تعالی اوست.

بارها مخالفان امام علیه السلام او را مورد توهین و دشنام قرار می‌دادند؛ ولی حضرت با روی خوش به آنان می‌گفت: اگر مایل باشید حاضرم با شما گفتگو کنم. (۸۱)

روزی حضرت در میان عده‌ای از مردم مطلبی فرمود؛ یکی از خوارج که آنجا بود، گفت: خدا بکشد این مرد را چقدر فقه می‌داند. اطرافیان شمشیر کشیدند اما حضرت فرمودند: آرام باشید. او دشنامی داده و پاسخش فقط یک دشنام است و البته بخشودن گناه او شایسته‌تر است و او را بخشید. (۸۲) گاهی نیز خوارج به‌طور دسته جمعی در انتظار عمومی به حضرت اهانت و توهین می‌کردند؛ ولی حضرت آنان را نصیحت می‌کرد و

مؤکداً به بحث و گفتگو فرا می‌خواند تا حقایق روشن شود. پس از جنگ جمل، صفیه مادر طلحه تا امام را دید با اهانت فریاد زد: خدا فرزندان تو را یتیم کند که فرزندانم را یتیم کردی. حضرت اعتنایی نفرمود. او چند بار سخن و اهانت خود را تکرار کرد. یکی از همراهان امام علیه السلام خشمگین شد و به حضرت گفت: یا امیرالمؤمنین! چرا پاسخش را نمی‌دهی؟ حضرت فرمود: مگر خداوند به ما امر نکرده است که به زنها تعرض نکنیم؛ اگرچه کافر باشند. پس چگونه می‌شود به زنه‌های مسلمان تعرض کرد.

ع ستیز با فرهنگ تملق

چنان‌که گذشت، مناعت طبع و عزت نفس انسانی از گوهرهای ارزشمند وجود انسان است و تحت هیچ شرایطی نباید تحقیر شود. تملق و چاپلوسی از مهمترین آفات عزت نفس انسان به‌شمار می‌رود و معمولاً صاحبان قدرت و ثروت نقش مهمی در ایجاد و اشاعه این روحیه در جامعه ایفا می‌کنند. امام علی علیه السلام در نظام سیاسی خود به شدت با این خصیصه مبارزه کرد و همواره به استانداران و فرمانداران خود سفارش می‌فرمودند که اطرافیان خود را چنان بپرورید که شما را

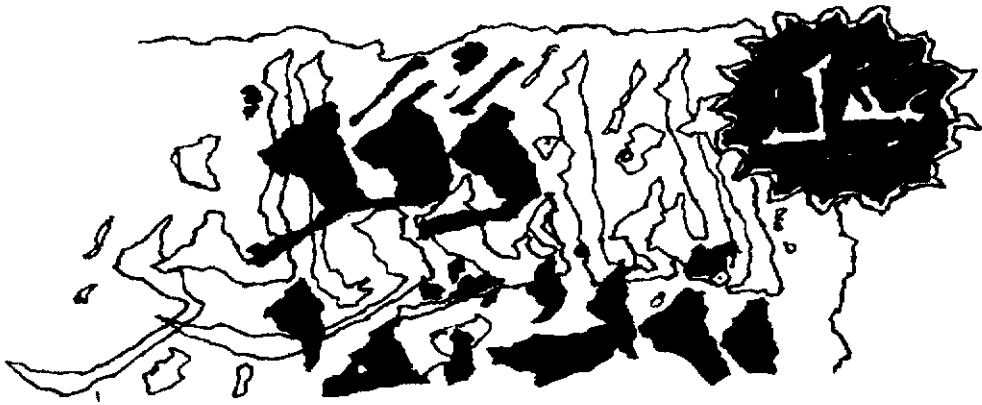
نستایند و بدون جهت خاطر شما را شاد نکنند. (۸۳)

رهبران و مدیران جامعه اگر با شدت و قاطعیت با این بیماری خطرناک - که از دوستان و اطرافیان آغاز می‌شود - مبارزه نکنند، پس از مدتی ناخواسته در دامی دچار می‌شوند.

امام مدح و ستایش را خوش نداشتند، و همه را از این کار نهی می‌فرمودند و خطاب به مالک اشتر می‌فرمایند: از خود پسندیدن، و به خودپسندی مطمئن بودن و ستایش را دوست داشتن بپرهیز که اینها از بهترین فرصتهای شیطان است تا بتازد و کرده‌های نیکوکاران را نابود سازد. (۸۴) روزی حضرت علی علیه السلام در صفین سخنرانی می‌کردند که در حین سخنرانی، مردی آن حضرت را ستود و درود فراوان بر او فرستاد امام علیه السلام در ادامه سخنرانی فرمود:

... و در دیده مردم پارسا، زشت‌ترین خوی والیان این است که خواهند مردم آنان را دوستدار بزرگ منشی شمارند و کارهاشان را به حساب کبر و خودخواهی بگذارند. خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم و خواهان ستایش شنودن. سپاس خدا را که بر چنین صفت نزادم و اگر ستایش





مختلف دربر می‌گیرد، معمولاً این نخبگان و صاحبان قدرت هستند که چاپلوس‌پرورند و زمینه‌های مداح‌پروری را ایجاد می‌کنند. این مداح‌پروری که نتیجه‌اش فریب خوردن و غفلت حاکمان و مدیران از واقعیت‌های موجود است، اگرچه ظاهراً به نفع آنان است، در نهایت نظام سیاسی را به پوچی و سقوط می‌کشاند.

جامعه مطلوب از دیدگاه علی علیه السلام جامعه‌ای است که فرهنگ تعریف و تمجید و مدح و ستایش در سطح نظام سیاسی، رهبران، مدیران و مردم به کلی از بین رفته باشد؛ چون این فرهنگ، نفاق، دورویی و ریاکاری را در جامعه ترویج می‌کند و تحقیر انسانها را در پی خواهد داشت همچنین اگر امور بر روال طبیعی و قانونی خود جاری باشد و مسئولان نظام یا هر شخص و یا هر جزئی از سیستم وظایف خود را به بهترین نحو انجام دهند،

دوست بودم آن را وامی‌نهادم... و بسا مردم که ستایش دوست دارند، از آن پس که در کاری کوششی آرند، لیکن مرا به نیکی مستائید تا از عهده حقوقی که مانده است برآیم و واجبه‌ها که برگردتم باقی است ادا نمایم. پس با من چنانکه با سرکشان گویند سخن مگوئید و چونان که با تیزخویان کنند از من کناره مگوئید و با ظاهرآرایی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید، و نخواهم مرا بزرگ انگارید. (۸۵)

امام علی علیه السلام در ادامه این خطبه مردم را تشویق می‌کند که به عوض ستایش و تمجید، سخنان حق و تلخ را به وی گوشزد و او را راهنمایی کنند تا در حکمرانی خود مرتکب خطا نشود. اگرچه بیماری خطرناک و مهلک چاپلوسی و ستایشگری، مردم جامعه و نخبگان را در سطوح

فقط توانسته‌اند به «وظیفه» خود عمل کنند. اگر کمتر از این باشد، کوتاهی و خیانت صورت گرفته است و عاملان باید پاسخگو باشند. بنابراین، جایی برای تعریف و ستایش باقی نمی‌ماند.

امام علیه السلام می‌خواست این جسارت را در مردم به‌وجود آورد که حرف حق و درست را هرچند تلخ و ناخوشایند حاکمان باشد، بر زبان آورند و آزادانه بیان کنند؛ زیرا هیچ‌کسی مصون از خطا نیست و بیان سخنان حقی که خوشایند رهبران نیست و به‌عیوب و اشکالات نظام سیاسی برمی‌گردد، در اصل سلامت نظام را تضمین می‌کند و موجب اصلاح امور می‌شود.

اصلاحات در حوزه نخبگان سیاسی

۱. خودسازی و عبادت

در نظام‌های سیاسی سالم و کارآمد، مهمترین ویژگی تعیین‌کننده برای حاکمان و مدیران، توانایی‌های ذاتی و داشتن شایستگی‌های لازم برای مناصب مورد نظر است. در اندیشه سیاسی اسلام، علاوه بر ویژگی فوق، ویژگی‌های دیگری نیز باید مد نظر قرار گیرد که از اتصال آن به منبع لایزال الهی و اخلاق محور بودن آن ناشی می‌شود. از جمله این ویژگی‌ها، اهتمام نخبگان سیاسی و مدیران به

معنویت و تهذیب نفس است. اگر استقرار عدالت را مهمترین هدف حکومت اسلامی بدانیم، حضرت علی علیه السلام معتقدند که اگر هوای حاکم‌گوناگون شود، او را از عدالت باز خواهد داشت. ^(۸۶) حضرت در ابتدای عهدنامه مالک اشتر، دستور می‌دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد و آن را هنگام سرکشی تحت فرمانش آورد که همانا نفس وادارنده به بدی است؛ جز که خدا رحمت آرد. ^(۸۷)

حضرت سپس تأکید می‌کند که هوای نفس خویش را در اختیار بگیر؛ بر خودت مسلط باش؛ بر نفس خود بخیل باش و زمام آن را در آنچه که برایت روا نیست رها مگردان که بخل ورزیدن بر نفس، به عدالت رفتار کردن با آن است. ^(۸۸)

اسلام دارای اهداف والایی در حوزه‌های مختلف و از جمله امور سیاسی - اجتماعی است. کسی که می‌خواهد جامعه را اصلاح کند، اول باید





به اصلاح خودش قادر باشد و کسی که خود را مطابق با معیارهای اسلام اصلاح کند، از قدرت و توان روحی و روانی بالایی برخوردار می‌گردد. به نظر حضرت علی علیه السلام، قوی‌ترین مردم کسی است که بیشترین تسلط را بر نفس خودش داشته باشد و عاجزترین مردم کسی است که از صلاح خودش عاجز باشد.^(۸۹) تسلط بر نفس و در اختیار گرفتن آن - که در اندیشه سیاسی اسلام از ویژگیهای لازم برای نخبگان سیاسی و مدیران است - از راههای مختلفی حاصل می‌شود که مهمترین آنها علاوه بر کوشش و تلاش، یاری جستن از خداوند تعالی است^(۹۰) که از طریق ارتباط مستمر و نزدیک با ذات اقدس الهی به دست می‌آید. حضرت علی علیه السلام در ابتدای نامه‌اش به حاکم مصر: او را فرمان می‌دهد به ترس از خدا و مقدم داشتن طاعت خدا بر دیگر کارها و پیروی آنچه در کتاب خود فرمود از واجبه‌ها و سنت‌ها، که کسی جز با پیروی آن راه نیک‌بختی نسپمود و جز با شناختن و ضایع ساختن آن بدبخت نبود.^(۹۱)

اما آنچه که در این میان از همه بیشتر حایز اهمیت است، ارتباط نزدیک، صمیمی و مستمر با

خداوند، اهتمام به معنویات و نوعی اتصال به عالم بالاست. در جامعه اسلامی، همه مردم نماز و روزه و سایر واجبات الهی را انجام می‌دهند؛ از محرمات دوری می‌کنند و حتی الامکان سعی می‌کنند مستحبات را انجام دهند و مکروهات را ترک گویند. اما آنچه از نخبگان سیاسی و حاکمان و مدیران انتظار می‌رود، چیزی بیش از اینهاست؛^(۹۲) زیرا اینان با در دست داشتن قدرت و امکانات، بسیار بیش از دیگران در معرض لغزش و خطا قرار دارند و زمینه اغوای شیطان و تسلط هوای نفس در آنان بسیار مساعد است. به همین دلیل، باید با تلاش جدی برای تهذیب نفس و اهتمام بیشتر به معنویات و ارتباط با عالم بالا، خود را مصون نگه دارند تا بتوانند در جهت اهداف سیاسی اسلام گام بردارند. حضرت علی علیه السلام به والی خود سفارش می‌کند که بخشی از «نیکوترین اوقات» و «بهترین ساعات» خود را به ارتباط با خداوند اختصاص ده و در بخشی از شب و روز، تن خود را خاص پرستش خدا گردان و آنچه تو را به خدا نزدیک کند، بدون هیچ کاهش و نقصانی به درستی به انجام رسان؛ هرچند برایت دشوار باشد و تنت را بفرساید. البته حضرت یادآوری

می‌کند که در صورت درست بودن نیت، همه کارها در همه وقت برای خداست - به خصوص که در راه آسایش شهروندان صرف شود - اما اختصاص وقت جداگانه برای عبادت و پرداختن به معنویات را امری جداگانه و ضروری می‌داند^(۹۳) که نباید به بهانه خدمت به مردم از آن غافل بود.

۲. دوری از خشم و پرخاشگری

به نظر حضرت علی علیه السلام، حاکمان و زمامداران باید به مراتب بالایی از سعه صدر و تحمل رسیده باشند؛ به هنگام خشم خویشتنداری کنند؛ دست قهر و خشونت پیش نیاورند؛ تیزی زبان را واگذارند و تمام اینها با تأخیر کردن در قهر حاصل می‌شود تا هنگامی که خشم آرام شود و عنان اختیار به دست آید.^(۹۴) حضرت علی علیه السلام معمولاً حاکمان و والیان مورد نظر خود را افرادی سرشار از لطف، محبت، مهربانی و بزرگواری تصویر می‌کنند که عفو و بخشش مشخصه بارز آنان است^(۹۵) نسبت حاکمان به شهروندان همانند نسبت پدری مهربان به فرزندان خویش است که اگر به سبب ضرورت به تنبیه آنان بپردازد، در درون از این تنبیه ناراحت است.^(۹۶) ارایه چنین تصویری از حاکمان و والیان جامعه، فقط می‌تواند از نگرشی اخلاقی و انسانی

به قدرت و حکومت نشأت گیرد که ریشه در تعالیم آسمانی، هدف خلقت، مبدأ و معاد دارد؛ وگرنه کسی که در فکر حفظ قدرت و حکومت و تثبیت حاکمیت است یک لحظه هم نمی‌تواند با چنین نگرش و تفکری بر سریر قدرت باقی بماند. حاکمان متصف به اخلاق عملی، براساس دیدگاه‌های حضرت کسانی هستند که:

اول: گره هر کینه‌ای را که از مردم دارند، بگشایند و رشته هر دشمنی را پاره کنند؛^(۹۷) از هیچ‌کس ناراحتی و دلگیری نداشته باشند. حضرت به مالک اشتر تصریح می‌کند که در مورد مردم، خود را از آنچه که برایت آشکار نیست ناآگاه گیر و به دنبال تجسس در احوالات شخصی مردم مباش و شتابان گفته افراد سخن چین، خبرآور و متملق را نپذیر^(۹۸) که سخن چین خیانت کند؛ اگرچه خود را همانند خیرخواهان جلوه دهد.^(۹۹) در این صورت روابط سالمی بین مردم و حاکمان ایجاد خواهد شد و کینه و دشمنی از میان خواهد رفت.

دوم: مادامی که راه‌های دیگری در اختیار دارند، بر خشم و غضب عجله نکنند. خشمی که انسان می‌تواند خود را از آن برهاند، چرا نرھاند و





چرا بر آن شتاب کند.^(۱۰۰) طبیعی است که همیشه راه‌های دیگری وجود دارد. حضرت در جای دیگر سفارش می‌کند که در هنگام خشم، خویشتندار باشند و جملات تند بر زبان نرانند.^(۱۰۱)

سوم: بر کيفر و مجازات شاد نشوند.^(۱۰۲) اگرچه مجازات و کيفر لازمه جوامع انسانی و زندگی جمعی است، اما بدون تردید مطلوب نیست و از روی ناچاری است. به همین دلیل، به اعتقاد امام علیه السلام حاکمان نباید از کيفر و عقوبت مجرمان شاد شوند؛ چون به هر حال جرمی اتفاق افتاده و انسانی مجازات می‌شود که هر دو از نظر اصول اخلاقی مردود و مایه تأسف است.

چهارم: بر عفو و بخششی که کرده‌اند، پشیمان نشوند؛^(۱۰۳) زیرا اصل بر عفو و بخشش و نادیده گرفتن خطاهای - سیاسی - مردم و شهروندان از سوی حاکمان است^(۱۰۴) و اگر سختگیری یا مجازاتی وجود دارد، بالعرض و بنابه ضرورت است. بنابراین حاکمان و مدیران جامعه باید با تهذیب نفس و اهتمام به معنویات، به مراحل بالایی از متانت، تحمل، سعه صدر، تفکر و بینش عمیق رسیده باشند تا در مواجهه با اموری که خوشایند آنان نیست، برنیاشوبند؛ در مسائل جزئی، خشم و

عصبانیت خود را که نشانه سبک سری است آشکار نسازند؛ به قدرت خویش ننازند و در مقابل مخالفان به آسانی از اهرمهای قدرت استفاده نکنند.

۳. اولویت «اصول اخلاقی»

دنیای سیاست به شدت در تحول و دگرگونی است و به طور مستمر مسائلی در حوزه سیاست و اجتماع پیش می‌آید که ضرورت‌های خاص خود را ایجاد می‌کند. حاکمان و مدیران باید در قبال این مسائل و ضرورت‌های آن واکنش‌های مناسب از خود نشان دهند و ضرورت‌ها را پاسخ گویند. بسیار اتفاق می‌افتد که ضرورت‌های سیاسی - اجتماعی، حاکمان و نخبگان سیاسی را به ورطه‌هایی می‌کشاند یا به اقداماتی وامی‌دارد که مورد دلخواه آنان نیست و حتا ممکن است با تفکرات و دیدگاه‌های آنان متضاد باشد؛ ولی مجبورند به آن تن دهند، سؤالی که مطرح می‌شود، این است که حاکمان و نخبگان سیاسی تا چه حد باید به این ضرورت‌ها تن دهند و حد و مرزی که نمی‌شود فراتر از آن رفت، کجاست. عموماً برای حکومت‌های غیردینی یا حکومت‌هایی که چندان به اخلاق و ارزش‌های انسانی پایبند نیستند، حد و مرزی وجود ندارد.



حضرت علی علیه السلام برای تن دادن به ضرورت‌های سیاسی - اجتماعی، مرز معینی قایل می‌شود و به هیچ وجه حاضر نیست از آن حدّ و مرز عبور کند. این حد و مرز از دیدگاه امام علی علیه السلام، نافرمانی خدا و زیر پا نهادن حق و اصول اخلاقی است. حضرت علی علیه السلام در پاسخ فردی که هدیه‌ای نزد حضرت آورده بود تا حضرت اصول اخلاقی و حق محور خود را نادیده بگیرد، با قاطعیت اعلام کرد:

به خدا اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از دهان مورچه‌ای به ناروا بریایم چنین نخواهم کرد. (۱۰۵)

دنیا در نظر او از استخوان بدون گوشت یک خوک در دست مرد جذامی کمتر است. (۱۰۶) حضرت در مورد تمام دنیا و قدرت و حکومت تصریح می‌کند:

دنیای شما نزد من خوارتر است از برگی در دهان ملخ که آن را می‌خاید و طعمه خود می‌نماید. علی را چه کار با نعمتی که نباید و لذتی که بهسر آید. (۱۰۷)

حضرت علی علیه السلام در مدت حدود چهار سال حکومت خود، تلاش‌های بسیار جدی به عمل آورد

تا نظام سیاسی - اجتماعی کارآمد، اصولی، اساسی و مبتنی بر حق و عدالت بنیان نهد و مردم را عادت دهد که تعصبات بی‌مبنا، برداشتهای محدود و کسوته‌بینانه شخصی، منیت‌ها کبر و غرور، تفوق‌طلبی و برتری‌جویی و... را کنار بگذارند و منافع و مصالح شخصی و گروهی کوتاه مدت را بر منافع و مصالح کشور ترجیح ندهند؛ ولی موفق نشد، دلیل موفق نشدن حضرت علی علیه السلام این بود که حضرت در صدد بالا بردن فهم و بینش مردم بود تا با معرفت و آگاهی خود انتخاب کنند؛ اما تعصبات جاهلی، منفعت‌طلبی و دنیاپرستی مردم به حدی بود که با اینکه می‌دانستند امام علیه السلام چه می‌گوید و چه می‌خواهد ولی شتری و درهمی را بر عدالت ترجیح می‌دادند؛ (۱۰۸) زیرا شتر و درهم به شخص آنان می‌رسید، ولی نفع عدالت در جامعه همانند شتر و درهم برای آنان ملموس نبود و نمی‌توانست غرایز جاهلی آنان را ارضاء کند. البته حضرت می‌توانست مردم را مجبور کند که به عدالت گردن نهند؛ ولی حضرت براساس اصول اخلاقی خود می‌گفت: من شما را به کاری که دوست ندارید مجبور تان نمی‌کنم. (۱۰۹) همچنین می‌توانست با شمشیر مردم را به راه راست بیاورد و



نظام سیاسی - اجتماعی مورد نظر خود را مستقر سازد؛ ولی حد و مرز و حریمهای اخلاقی او اجازه نمی‌داد. به همین دلیل فرمود: من می‌دانم چگونه می‌توان شما را درست کرد و از کجی به راستی آورد؛ اما نه به بهای ارتکاب گناه که شما اصلاح شوید و من تباه، تنها چیزی که می‌تواند شما را اصلاح کند، شمشیر است؛ ولی من برای اصلاح شما خودم را دچار فساد نخواهم کرد. (۱۱۰)

۴. ساده‌زیستی و زندگی زاهدانه (۱۱۱)

پدر خانواده تحمل نمی‌کند که سیر غذا بخورد و غذایی انبار کند، ولی خانواده و فرزندانش گرسنه بمانند. یا در سرمای سرد زمستان چند تن پوش روی هم بیوشد و یا در اتاقی گرم از فرط گرما پنجره‌ها را باز کند، درحالی که خانواده‌اش در مکانی دیگر از سرما بر خود بلرزند. در نظام سیاسی حق محور و مبتنی بر اصول اخلاقی و انسانی که اندیشهٔ سیاسی اسلام تصویر می‌کند، حاکمان و رهبران جامعه از سویی - از نظر عطوفت و بزرگواری - به مثابهٔ پدر مردم و شهروندان هستند و از سوی دیگر در اوج اخلاق و شرافت انسانی قرار دارند. بنابراین قبول نمی‌کنند که از زندگی مادی و امکاناتی بهره‌مند باشند که عموم

مردم از آن بی‌بهره‌اند و اگر از نظر معنویت و تهذیب نفس در مراتب بالایی قرار داشته باشند، فراتر از این می‌روند و با پیشه ساختن زندگی زاهدانه همانند فقیرترین مردم جامعه زندگی خواهند کرد؛ چنان‌که حضرت علی علیه السلام این‌گونه بود. حضرت علی علیه السلام معتقدند که در حکومت دینی و اخلاق محور، بر رهبران حق واجب است که در خوراک و پوشاک همانند ضعیفترین مردم رفتار نمایند و از هیچ چیز اضافی که مردم قادر به تهیهٔ آن نیستند برخوردار نباشند، تا فقرا با دیدن رهبران، در شرایطی که هستند از خدا راضی باشند و ثروتمندان با دیدن آنان شکر و تواضعشان افزون گردد. (۱۱۲)

حضرت علی علیه السلام همچنین تأکید می‌فرمایند که خداوند تعالی بر رهبران حق واجب گردانیده است که خود را با مردمان تنگدست و فقیر برابر نهند تا فقیر و تنگدست را پربشانش فشار نیآورد و نگران نسازد. (۱۱۳) امام اموال و املاکی را که با دسترنج خود به دست می‌آورد، انفاق می‌کرد یا به امور عام‌المنفعه اختصاص می‌داد. زندگی مادی او همان‌گونه که خودش فرمود، همانند فقیرترین مردم بود؛ با اینکه به آسانی می‌توانست بهتر از آن

زندگی کند. (۱۱۴) حضرت در مورد پیراهن خود می فرمود: به خدا که این جامه پشمین خود را چندان وصله کردم که از وصله کننده شرمساری می برم. (۱۱۵) ایشان روزی در بازار شمشیر خودش را به فروش گذاشت و فرمود که به خدا اگر بهای تن پوشی داشتم آن را نمی فروختم شخصی حاضر شد که تن پوشی نسبه به امام بفروشد و بعداً وجه آن را دریافت کند. (۱۱۶) امام روزی دو جامه پنج و دو درهمی خرید. جامه دو درهمی را خود برداشت و پنج درهمی را به قنبر خدمتکار خود داد. هرچه قنبر اصرار کرد که امام جامه پنج درهمی را بردارد. چون در جمع مردم حاضر می شود و سخنرانی می کند - حضرت قبول نکرد. (۱۱۷)

هزینه شخصی امام از نخلستانهای یمن در مدینه که خود به بار آورده بود تأمین می شد و با آن نان و گوشت به مردم می خوراند و خود نان و خرما یا نان و زیتون (۱۱۸) و گاهی هم چند تکه نان خشکیده با ماست ترشیده میل می فرمود. یکی از اطرافیان گفت: یا امیرالمؤمنین! این غذا را می خوری؟ فرمود: رسول خدا غذایی کمتر از این می خورد. (۱۱۹) پس از جنگ جمل که امام علی علیه السلام عزم بازگشت به کوفه داشت میان مردم بصره





به پاخواست و فرمود: ای مردم بصره، چه ایرادی می‌خواهید بر من بگیرید؟ سپس به لباس خود اشاره کرد و فرمود: به خدا سوگند این بافته‌ی خاندان من است. سپس به کیسه‌ای که در دست داشت اشاره کرد و فرمود: به خدا سوگند این خوراک من است و از غلات خودم در مدینه است. اگر از پیش شما با چیزی بیشتر از این که می‌بینید بیرون بروم، در پیشگاه خداوند از خیانتکاران شمرده شوم. (۱۲۰)

بکرین عیسی گوید: حضرت علی علیه السلام همیشه در کوفه می‌فرمود: ای مردم کوفه! اگر از نزد شما بیرون بروم و جز وسایل شخصی زندگی، بارکش و غلام خود چیزی با خود بردم، به شما خیانت کرده‌ام. (۱۲۱)

حاکمان و رهبران شعار اخلاق و ارزشهای انسانی می‌دهند؛ ولی آن را به نفع خود توجیه و تفسیر می‌کنند، از جمله اینان معاویه بود که همانند حضرت علی علیه السلام شعار اخلاق و انسانیت می‌داد؛ ولی در زندگی مادی خود همانند پادشاهان ایران از تاج و تخت، خدم و حشم، زر و زیور و تجملات برخوردار بود و وقتی مورد اعتراض مسلمانان قرار می‌گرفت که این شیوه با سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حتا سیره خلفا سازگاری ندارد، به آسانی توجیه می‌کرد که ما با کشور روم و مسیحیان هم مرز هستیم و باید این‌گونه زندگی

کنیم که کفار ما را با شکوه و عظمت ببینند و حکومت اسلامی را ضعیف و حقیر تصور نکنند؛ زیرا عزت و عظمت حکومت ما، در اصل عزت و عظمت اسلام است.

امام علی علیه السلام عملاً پایبند ارزشها و اصول اخلاقی و انسانی بود که ریشه در تعالیم الهی اسلام داشت. آن حضرت سیر غذا نمی‌خورد که نکند در دورترین نقطه کشور گرسنه‌ای وجود داشته باشد. (۱۲۲) البته ایشان تمام اقدامات و تلاشهای خود را برای ریشه‌کن ساختن فقر و ایجاد جامعه‌ای با وفور نعمت به کار بست عثمان بن حنیف حاکم بصره و از یاران نزدیک حضرت در میهمانی یکی از اهالی بصره حاضر شد. اگرچه از نظر قانونی و فقهی مرتکب کار خلافی نشده بود، این کار او با اصول اخلاقی و انسانی سازگار نبود. بنابراین حضرت در نامه‌ای به شدت او را مورد خطاب قرار داد که: تو را بر خوانی خوانده‌اند و تو بدانجا شتافته‌ای و خوردنیهای نیکو برای آورده‌اند. گمان نمی‌کردم میهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندان به جفا رانده شده است و بی‌نیازشان خوانده. نامه امام علی علیه السلام به عثمان بن حنیف، دقیقاً یک نگرش سیاسی اخلاق‌مدارانه به دنیا و زندگی مادی را نشان می‌دهد. (۱۲۳)

پی نوشت‌ها :

رسول جعفریان، (قم: کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی

نجفی (۱۳۷۱)، ص ۹۷ و ۹۸ و ۱۰۰ و ۱۱۲.

۱۸. جمال‌الدین محمد خوانساری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱ و ج

۳ ص ۲۰۵ و ج ۲ ص ۳۰.

۱۹. همان، ج ۶، ص ۱۱۶.

۲۰. همان، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲۱. همان، ج ۳، ص ۴۷۴.

۲۲. همان، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲۳. همان، ج ۳، ص ۳۷۴.

۲۴. همان، ج ۱، ص ۱۹۸ و ج ۲ ص ۹۰ و عبدالکریم بن

محمد یحیی قزوینی، پیشین، ص ۹۹ و ۱۳۸ و ۱۵۷.

۲۵. جمال‌الدین محمد خوانساری، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۸ و

۱۷۵ و ۱۹۳ و ۳۴۳ و ۳۹۶.

۲۶. نهج البلاغه، پیشین، نامه ۵۳، ص ۳۳۱/عبدالکریم بن

محمد یحیی قزوینی، پیشین، ص ۱۲۵.

۲۷. همان، قصار، ۴۲۷، ص ۴۴۰.

۲۸. بقره، ۱۸۷ و ۲۲۹ و ۲۳۰/نساء، ۱۱۳/توبه ۹۷ و ۱۱۲/

مجادله، ۴/طلاق، ۱.

۲۹. نهج البلاغه، پیشین، ص ۱۰۶.

۳۰. نصیرالدین الطوسی، تجرید الاعتقاد، حَقَّقَهُ:

محمدجواد الحسینی الجلالی (قم: مکتب الاعلام

اسلامی ۱۴۰۷ هـ) ص ۲۸۱.

۳۱. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۱۳۱، ص ۱۲۹.

۳۲. همان، خطبه ۲۰۵، ص ۲۳۹.

۳۳. محمدبن محمدبن نعمان، الشیخ المفید، الجمل،

(بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ هـ ۱۹۹۳ م)، ص ۱۷۹/

ابوالحسن علی بن حسین المسعودی، مروج الذهب،

ابوالقاسم پاینده (تهران: شرکت انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۷۰)، ج ۲، ص ۱۳۳۴/ابواسحاق ابراهیم

بن محمدبن تقفی کوفی اصفهانی، الغارات، (تهران:

۱. جمال‌الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و

درر الکلم، مقدمه و تصحیح و تعلیق: میرجلال‌الدین

حسینی ارموی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران،

۱۳۶۰)، ج ۵، ص ۱۵۳ و ۱۶۸.

۲. همان، ص ۳۳۹.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۳۹.

۴. همان، ج ۵، ص ۳۳۸.

۵. نهج البلاغه، سید جعفر شهیدی (تهران: انتشارات و

آموزش انقلاب اسلامی)، خطبه ۸۷، ص ۷۰-۶۹

۶. همان، خطبه ۲۱۶، ص ۲۴۸.

۷. همان، خطبه ۱۲۵، ص ۵-۱۲۴.

۸. همان، خطبه ۷۲، ص ۵۵-۵۴.

۹. همان.

۱۰. همان، خطبه ۲۱۶، ص

۱۱. محمدبن محمدبن نعمان، شیخ المفید، الارشاد،

(بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ هـ ۱۹۹۳ م). الجزء الاول، ص

۲۴۷/نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۳۳، ص ۳۴.

۱۲. سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، ینابیع الموده،

سید مرتضی توسلیان، (چاپ بوذرجمهری، ۱۳۳۷)، ج

۱، ص ۳۳۶.

۱۳. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۲۲۴، ص ۲۵۹.

۱۴. همان، خطبه ۱۷۳، ص ۷۹.

۱۵. اِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الِالْمَانَاتِ اِلَى اَهْلِهَا وَاِذَا حُكِمْتُمْ

بَيْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوْا بِالْعَدْلِ. نساء / ۵۸.

۱۶. وَمَنْ خَلَقْنَا اُمَّةً يَهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَّيَهْدُوْنَ اَعْرَافَ /

۱۸۱.

۱۷. عبدالکریم بن محمد یحیی قزوینی، بقاء و زوال دولت

در کلمات سیاسی امیر مؤمنان علیه السلام، به کوشش:



مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۸۷۹ م) الجزء الثالث،
ص ۲۹۷ و ۳۰۱.

۴۷. ابن اعثم الكوفي، الفتح، (بيروت: دارالاضواء، ۱۴۱۱ هـ،
۱۹۹۱ م) الجزء الثامن، ص ۳۷۶ - ۳۶۹. محمد بن
محمد بن نعمان، الشيخ المفيد، الجمل، پيشين، ص
۱۸۶ - ۱۷۵.

۴۸. عبدالکريم بن محمد يحيى قزويني، پيشين، (۱۳۷۱)،
ص ۵۱.

۴۹. نهج البلاغه، پيشين، خطبه ۲۰۰، ص ۲۳۶.
۵۰. همان، خطبه ۴۱، ص ۳۹.

۵۱. برای نمونه رک: ابن ابی الحديد، پيشين، ج ۱۵ ص ۹۹ -
۹۸ / نهج البلاغه، پيشين، نامه ۵۳، ص ۳۳۲ و نامه ۳۴
ص ۳۰۹ / همچنين رک: علی اکبر عليخانی، توسعه
سياسی از دیدگاه امام علی (عليه السلام)، (تهران: شرکت
چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷) ص ۳۰ -
۲۰.

۵۲. احمد بن محمد مقدس اردبیلی، حديقته الشيعه
(تهران: انتشارات علمیه الاميه) ص ۳۲۴ / ابن اثير،
پيشين، ص ۱۹۶.

۵۳. ابن حجر العسقلانی، الاصابه فی تمييز الصحابة
(بيروت: داراحياء التراث العربی، ۱۳۲۸ هـ)، ج ۱،
۵۴۵ / ابن هشام، السيرة النبويه، (بيروت: دارالوفاق،
۱۳۷۵ هـ ۱۹۹۵ م) المجلد الثاني، ص ۸۰.

۵۴. البته حضرت علی (عليه السلام) این سخن را رد کرد و به زبیر
فرمود: اگر شما اهل بهشت بودید جنگ با شما را حلال
نمی دانستم، رک: ابی منصور احمد بن علی بن ابی
طالب الطبرسی، الاحتجاج، (بيروت: مؤسسه الاعلمی
للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ ۱۹۸۳ م) ص ۱۶۲.

۵۵. محمد بن محمد بن نعمان، الشيخ المفيد، الجمل،
پيشين، ص ۲۲۶ / محمد بن جرير الطبري، پيشين،

انتشارات انجمن آثار ملی، (۱۳۵۵) ج ۱، ص ۱۲۰ و
۱۲۴، ج ۲ ص ۵۳۳.

۳۴. بقره / ۳۴ / نهج البلاغه، الدكتور صبحی صالح، (بيروت:
۱۳۸۷ هـ، افسست فی ايران (۱۳۵۱ هـ) خطبه ۱، ص
۴۲.

۳۵. بقره / ۲۴ / نهج البلاغه، همان خطبه ۱۹۲، ص ۲۸۶ /
ترجمه متن از: عبدالمجيد معاديخواه، فرهنگ
آفتاب، (تهران: نشر ذره، ۱۳۷۲) ج ۱، ص ۴۹۶.

۳۶. نهج البلاغه، سيد جعفر شهیدی، پيشين، نامه ۲۵ ص
۲۸۶ و نامه ۲۶ ص ۲۸۸ و نامه ۵۱، ص ۳۲۴.

۳۷. همان، قصار شماره ۳۲۲، ص ۴۱۹.

۳۸. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد
ابوالفضل ابراهيم (بيروت: داراحياء التراث العربی،
۱۳۸۵ هـ ۱۹۶۵ م) ج ۳، ص ۴ - ۲۰۳.

۳۹. نهج البلاغه، پيشين، قصار شماره ۳۷، ص ۳۶۶.

۴۰. محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام
(تهران: بنياد نهج البلاغه، ۱۳۶۹) ص ۳۱۹.

۴۱. نهج البلاغه، پيشين، نامه ۵۳، ص ۳۲۶.

۴۲. محمد تقی جعفری، پيشين، ص ۳۱۹.

۴۳. تعبير حضرت خطاب به حاکم مصر چنین است: ولا
تکوننَّ عليهم تبعاً ضارياً تَعْتَمِدُ اُكُلَهُمْ. و مباشر
همچون حانزری شکاری (درنده)، که خوردنشان را
غنیمت شماری. نهج البلاغه، پيشين، نامه ۵۳، ص
۳۲۶.

۴۴. محمد بن الحسن الحر العاملي، وسائل الشيعه، تحقيق:
عبدالرحيم الرباني الشيرازي (بيروت: دار احياء التراث
العربی، ۱۴۳۰ هـ ۱۹۸۳ م) ج ۱۱، ص ۴۹.

۴۵. همان، ج ۱۸، ص ۴۱۵ / ابواسحاق ابراهيم بن محمد
تقی کوفی اصفهانی، پيشين، ج ۱، ص ۲۳۱ - ۲۳۰.

۴۶. محمد بن جرير الطبري، تاريخ الطبري، (بيروت:



- ٦٩ ابوالحسن علی بن حسین المسعودی، پیشین، ص ٧٦٣ و ٧١٨، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، (بیروت: دارصادر) ج ٢، ص ١٨٢ و ٩٤، نصر بن مزاحم المنقری، پیکار صفین، پرویز اتابکی (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ١٣٧٠) ص ٧٥ و ٢٠٧ و ٢٥٥ و ٤٣٢ و ٥٣٠، محمد بن جریر الطبری، پیشین، ص ٥٢٠-٥١٧، محمد بن محمد بن نعمان الشیخ المفید، الجمل، پیشین، ص ٣٣٩.
- ٧٠ نهج البلاغه، پیشین، نامه ٤٦، ص ٣٢٠ و نامه ٢٧، ص ٢٨٩.
- ٧١ نهج البلاغه، پیشین، نامه ٥٣، ص ٣٣٦.
- ٧٢ عباس محمد العقاد، پیشین، ص ١٨.
- ٧٣ نهج البلاغه، پیشین، نامه ٥٣، ص ٣٣٨.
- ٧٤ محمود صلواتی، خارجیگری (تهران: نشر دانش، ١٣٦٥) ص ١٥٠-١١٤، نهج البلاغه، پیشین، خطبه ١٢٢، ص ١٢٠.
- ٧٥ سبط ابن الجوزی، تذکرة النخوص، (طهران: مکتبه نینوی الحدیثه)، ص ٦٩.
- ٧٦ ابوالحسن علی بن حسین المسعودی، پیشین، ج ١، ص ٧٦٣ و ٧١٨، احمد بن ابی یعقوب، پیشین، ج ٢، ص ١٨٢ و ٩٤، نصر بن مزاحم المنقری، پیشین، ص ٧٥ و ٤٣٢ و ٥٣٠ و ٢٠٧ و ٢٥٥، محمد بن محمد بن نعمان الشیخ المفید، الجمل، پیشین، ص ٣٣٩، محمد بن جریر الطبری، پیشین، ص ٥٢٠-٥١٧، ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری، الاختیار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، ١٩٦٠) ص ١٤٧.
- ٧٧ نهج البلاغه، پیشین، خطبه ٧٣، ص ٥٥، محمد بن محمد بن نعمان الشیخ المفید، الجمل، پیشین، ص ٣٣٩، عباس محمود العقاد، پیشین، ص ٢٠٠.

ص ٥٦-٥٤.

- ٥٦ احمد بن محمد مقدس اردبیلی، پیشین، ص ٣٢٤.
- ٥٧ همان.
- ٥٨ محمد بن جریر الطبری، پیشین، ص ٥٤٣، محمد بن محمد بن نعمان، الشیخ المفید.
- ٥٩ ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی اصفهانی، پیشین، الجزء الاول، ص ٣٠٦، نهج البلاغه، پیشین، نامه ٦٢، ص ٣٤٦.
- ٦٠ نهج البلاغه، خطبه ١٣٧، ص ١٣٥ و خطبه ٣، ص ١٠ و خطبه ٢٢٩، ص ٢٦٢ و خطبه ٩٢، ص ١٨٥، عباس محمود العقاد، عبقریة الامام علی (ع)، (بیروت: المکتبة العصریه، ١٢٨٦ هـ ١٩٦٧ م) ص ٨٦.
- ٦١ نهج البلاغه، پیشین، نامه ٥٣، ص ٣٢٧.
- ٦٢ همان، ص ٣٣٨.
- ٦٣ ابن حجر العسقلانی، پیشین، ج ١، ص ٥٤٥ و ج ٢، ص ٧٧٨، عزالدین ابن اثیر، أسد الغایة، (بیروت: دار الفکر، ١٤٠٩ هـ ١٩٨٩ م)، المجلد الثاني، ص ٩٨ و ٤٦٨.
- ٦٤ محمد باقر المجلسی، بحار الانوار، (بیروت: مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ هـ ١٩٨٩ م)، ج ٤١، ص ١١٧-١١٦.
- ٦٥ احمد بن محمد مقدس اردبیلی، پیشین، ص ٣٢٤، ابن اثیر، پیشین، ص ١٩٦.
- ٦٦ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ٧، ص ٢٨-٩ و ١٩٧.
- ٦٧ محمد بن جریر الطبری، پیشین، ص ٥٤٣، محمد بن محمد بن نعمان الشیخ المفید، الجمل، پیشین، ص ٤١٩، ابن اثیر، پیشین، ص ٥٥.
- ٦٨ محمد بن جریر الطبری، پیشین، ص ٥٤-٥٤، محمد بن محمد بن نعمان، الشیخ المفید، الجمل، پیشین، ص ٢٢٦.



۷۸. نهج البلاغه، پیشین، نامه ۵۳، ص ۳۳۹.
۷۹. احمدبن مقدس اردبیلی، پیشین، ص ۳۲۴/ ابن اثیر، پیشین، ص ۱۱۹۶/ محمدباقر المجلسی، پیشین، ج ۴۱، ص ۱۱۷-۱۱۶/ محمدبن جریر الطبری، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۹.
۸۰. محمدبن محمدبن نعمان الشیخ المفید، الجمل، پیشین، ص ۷-۱۶۶.
۸۱. نصرین مزاحم المنتقوی، پیشین، ص ۱۷-۱۷۱۶/ محمدبن جریرالطبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۹ و ۴۸-۱۴۵/ علی بن حسین المسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۱ و ۳۹۴ و ۷-۴۰۴/ شهاب‌الدین احمد نویری، نهايةالاربع، محمود مهدوی دامغانی، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱) ص ۲۱۸-۲۰۹/ محمود صلواتی، پیشین، ص ۱۵۰-۱۱۴.
۸۲. نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۲۰۶، ص ۲۴۰.
۸۳. ابوالحسن علی بن حسین المسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۰۵.
۸۴. نهج البلاغه، پیشین، قصار شماره ۴۲۰، ص ۴۳۷.
۸۵. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۹۷.
۸۶. نهج البلاغه، سید جعفر شهیدی، پیشین، نامه ۵۳، ص ۳۴۰.
۸۷. همان، خطبه ۲۱۶، ص ۵۰-۲۴۹.
۸۸. نهج البلاغه، پیشین، نامه ۵۹، ص ۳۴۴.
۸۹. همان، نامه ۵۲، ص ۳۲۵.
۹۰. همان، ص ۳۲۶.
۹۱. عبدالکریم بن محمدحیی قزوینی، پیشین، ص ۷۶.
۹۲. نهج البلاغه، پیشین، نامه ۵۲، ص ۳۳۰.
۹۳. همان، ص ۳۳۷.
۹۴. در مورد تقوای سیاسی ر.ک: محمدتقی جعفری، پیشین، ص ۱۴۶-۱۳۳.
۹۵. همان، ص ۳۳۷.
۹۶. همان، ص ۳۴۰.
۹۷. همان، ص ۳۲۶.
۹۸. همان، ص ۳۲۶.
۹۹. همان، ص ۹-۳۲۸.
۱۰۰. مسئله فرستادن مراقب و جاسوس از سوی امام علی علیه السلام، بحث دیگری است، و این جاسوسان عمدتاً برای کسب خبر از نحوه کار و ایان و کارگزاران حکومت فرستاده می‌شدند نه برای مردم. ر.ک: علی اکبر علیخانی، پیشین، ص ۴۱-۳۶.
۱۰۱. همان، ص ۳۲۸.
۱۰۲. همان، ص ۳۲۶.
۱۰۳. همان، ص ۳۴۰.
۱۰۴. همان، ص ۳۲۶.
۱۰۵. همان.
۱۰۶. همان.
۱۰۷. همان، خطبه ۲۲۴، ص ۲۵۹.
۱۰۸. سلیمان بن ابراهیم حنفی قندوزی، پیشین، ص ۳۳۶.
۱۰۹. همان.
۱۱۰. برای نمونه ر.ک: همان، نامه ۷۰، ص ۳۵۴.
۱۱۱. همان، خطبه ۲۰۸، ص ۲۴۱.
۱۱۲. محمدبن محمدبن نعمان الشیخ المفید، الجمل، پیشین، ص ۳-۲۷۲ و ۲۸۱/ نهج البلاغه، پیشین، خطبه ۶۹، ص ۵۳.
۱۱۳. جهت اطلاعات بیشتر ر.ک: سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، پیشین، ص ۲۵۸-۳۳۶.
۱۱۴. الشیخ محمدباقر المحمودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۹.
۱۱۵. نهج البلاغه، فیض الاسلام (تهران: مرکز نشر آثار فیض الاسلام ۱۳۶۵) خطبه ۲۰۰، ص ۶۶۴.
۱۱۶. همان، نامه ۵۰، ص ۳۲۳.



۱۱۷. نهج البلاغه، سید جعفر شهیدی، پیشین، نامه ۴۵،
ص ۳۱۸.

۱۱۸. ابواسحاق محمد بن ثقفی کوفی اصفهانی، پیشین،
ص ۶۳.

۱۱۹. همان.

۱۲۰. همان، ص ۶۸.

۱۲۱. همان، ص ۸۴.

۱۲۲. محمد بن محمد بن نعمان الشیخ المفید، الجمل،
پیشین، ص ۴۲۲.

۱۲۳. ابواسحاق محمد بن ثقفی کوفی اصفهانی، پیشین،
ص ۶۸.

۱۲۴. نهج البلاغه، پیشین، نامه ۴۵، ص ۳۱۸.

۱۲۵. همان، ص ۳۲۰-۳۱۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی